



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

تاریخ ایران

برای تدریس در سال پنجم و ششم ابتدایی

از طرف وزارت معارف طبع و نشر شده است

طهران ۱۳۰۹

طبع سوم

تاریخ ایران

برای تدریس سال پنجم و ششم ابتدائی

از طرف وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

طهران ۱۳۰۹

طبع سوم



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

بر طبق تصویب نامه هیئت وزراء عظام مورخ بهم تیر ماه ۱۳۰۸ کتاب تاریخ ایران که از طرف وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه و انان منحصراً تدریس شود قیمت آن با جلد در تمام ممالک ۴ قران است بعنوان کرایه و حق الزحمه فروشنده در هیچ نقطه چیزی علاوه نخواهد شد .

۳۰ شهریور ۱۳۰۸

یحیی

وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مقدمه

این تاریخ مختصر ایران برای سال های پنجم و ششم مدارس ابتدائی بر طبق تقاضای وزارت جلیله معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه تألیف شد . چون متعلمین در سال چهارم ابتدائی تاریخ ایران را بنا بر روایت مورخین مشرق آموخته اند در این تألیف از سلسله پیشدادیان و کیان ذکر نمی رود .

محض تشویق و ترغیب شاگردان در این کتاب وقایع تاریخی با حکایاتی چند آمیخته شد که معلم بعنوان قرائت و موضوع نگارش انشاء بشاگردان بیاموزد .

رشید یاسمی

بنام خداوند بخشنده مهربان

درس اول

دولت ماد

در زمان قدیم دو طایفه آریایی نژاد در خاك ایران مسكن داشتند
شمال و مرکز در دست قوم ماد بود و جنوب در تصرف طایفه پارس .
در ابتداء قوم ماد نیرومندتر بود و قوم پارس را در زیر فرمان
داشت پادشاهان ماد چندی با قهار در ایران سلطنت کردند بزرگترین آنان
سیاگزار نام داشت که بر مملکت آشور دست یافت و دولت ماد را بمنتهای
قدرت رسانید . جانشینان سیاگزار لیاقت و کفایت او را نداشتند دولتشان
بدست قوم پارس منقرض شد (۶۰۰ هـ قبل از میلاد) پایتخت پادشاهان ماد
شهر همدان بود که آنرا حکماتانا میگویند .

درس دوم

دولت هخامنشی

کوروش کبیر

در جنوب ایران هخامنش نامی بسلطنت قوم پارس رسیده سلسله کوچکی تشکیل داده بود اولاد هخامنش از سلاطین ماد اطاعت می کردند چون نوبت بکورش که ششمین پادشاه آن خاندان است رسید سراز فرمان پادشاه ماد باز زد و بر تمام مملکت ایران دست یافت و دولت لیدی رانیز که در آسیای صغیر بود بتصرف آورد آنگاه بتسخیر ممالک شرقی شتافت . در آن زمان بابل در بین النهرین شهر بسیار بزرگی بود که دیوار های بلند و محکم داشت و شط فرات از میان آن می گذشت کورش کبیر آنجا را محاصره کرد و چون راه ورود بشهر ندید لشکریان را فرمان داد تا آب فرات را برگردانند و از حبرای آن بشهر داخل شدند کورش با اهل بابل بمهربانی رفتار نمود و قوم یهود را که پادشاهان بابل باسارت آورده بودند آزادی بخشید و بولایت خود باز گردانید . کورش در جنگی که باطوائف شرقی کرد کشته شد (۵۲۹ قبل از میلاد) پایتختش شهر بازار گاد بود در دشت مرغاب فارس . کورش کبیر از مردان بزرگ عالم است دولتی تشکیل داد که بآن بزرگی تا آن زمان کس ندیده بود دایر و کار دان و جوانمرد و مهربان بود باملل مغلوب بعدل و انصاف رفتار میکرد .

تبرکوتش در فارس



درس سوم

کامبوزیا

کورش دو پسر داشت کامبوزیا و بردیا . چون کامبوزیا بر تخت نشست در نهان برادر را بکشت و خود به مصر رفت و آخرین فرعون مصر را مغلوب کرد چون بایران باز می گشت در راه شنید که مردی گوماتا نام از طایفه مجوس مدعی سلطنت شده و می گوید من بردیا پسر کورش هستم و برای اینکه او را نشناسند کسی روی نشان نمیدهد ایرانیان هم که از کشته شدن بردیا خبر ندارند دعوت او را پذیرفته اند .

کامبوزیا بعد از شنیدن این اخبار خود را کشت .

چون رفتار گوماتا موافق رسم بزرگان و شاهزادگان نبود و روی خود را بهیچکس نمی نمود ایرانیان در حق او بدگمان شدند هفت تن از بزرگان که یکی از آنها دارا یوش (دارا) نامداشت و از خاندان هخامنشی بود قهراً وارد قلعه گوماتا شدند چون روی او را دیدند و از دروغ و حیله او آگاهی یافتند او را بکشتند .

آن هفت نفر با هم قرار گذاشتند که اسب هر کدام در وقت طلوع آفتاب پیش از اسب دیگران شیهه بکشد او را پادشاهی قبول کنند میرآخور دارا ندیری کرد اسب او را قبلاً بدان مکان برد و مادیانی باو نشان داد فردا صبح وقت طلوع خورشید اسب را به همان جابرد آن حیوان بیاد روز پیش شیهه کشید و پادشاهی بدارا رسید .

(۵۲۱ قبل از میلاد)

درس چهارم

دارای کبیر

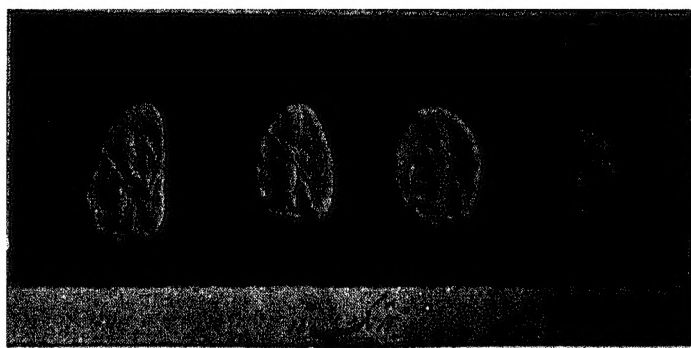
دارا پس از قتل گوماتای غاصب شورشیان ایالات را یکی پس از دیگری مغلوب و اسیر کرد آنگاه مملکت را بچندین ایالت قسمت کرد و بر هر يك حاکمی گماشت . (۱)

و برای اینکه خللی در امور مملکت روی ندهد در نهان جاسوسان و مفتشان شهرها میفرستاد که اخبار را باو اطلاع بدهند . باین ترتیب مملکت ایران منظم شد و مالیات که تقریباً صد و پنجاه ملیون پول امروز ایران بود وصول شد دارا نخستین پادشاهی است که در ایران سکه زده است مسکوکات او را دَرِيك می گفتند برای آسان شدن لشکر کشی و مسافرت دارا فرمان داد که راه های وسیع بسازند و در دریا کشتی رانی کنند .

در هندوستان پنجاب و سند را مسخر کرد و در خاک اروپا تراس و مقدونیه را گرفت و از رود دانوب عبور کرد مدت سلطنتش ۳۶ سال بود پایتختش پرسپلیس (تحت جمشید) در فارس و شوش در خوزستان بود در سنه ۴۸۵ قبل از میلاد وفات کرد قبرش در فارس است سلسله هخامنشی بعد از دارا دیگر ترقی نکرد و رفته رفته ضعیف شد .

(۱) حاکم را در آن زمان ساتراپ می گفتند .





درس پنجم

جنگهای ایران و یونان

در اواخر عهد دارا یونانیان شورش کردند شهریار ایران سپاهی از راه دریا به آن مملکت فرستاد لکن طوفان کشتی های ایران را در هم شکست . دارا از جانب خشکی با آتن پایتخت یونان قشون فرستاد این لشکر هم در دشت ماراتن مغلوب شد و بایران بازگشت دارا میخواست لشکر بزرگی بسر کوبی یونانیان بفرستد اجل مهلتش نداد .

پسرش خشایارشا دویست هزار مرد جنگی بیونان فرستاد و لشکر اسپارت را شکست داد و پایتخت یونان را آتش زد اما در دریا کشتی های ایران مغلوب شد و این واقعه که معروف بجنک سالامین است دست ایران را از یونان کوتاه کرد و آن مملکت مستقل شد .

درس ششم

اردشیر دراز دست و دارای دوم

بعد از خشایارشا پسرش اردشیر اول معروف بدراز دست چهل سال پادشاهی کرد اهالی مصر را که شورش کرده بودند باطاعت آورد و یونانیان را تنبیه کرد .

بعد از وفات او پسرش دارای دوم بسلطنت رسید (۴۴۰ قبل از میلاد) پادشاهی ضعیف و نالایق بود در عهد او مردم ایالات ایران طغیان کردند .

دارا پسر كوچك خود را كه كورش اصغر نام داشت بحكومت آسيای صغير فرستاد .

چون در اين اوقات ميان دوشهر معتبر يونان آتن واسپارت خلاف افتاده بود كورش اصغر اسپارت را ياری داد و بر آتن غالب ساخت از اينرو اهل اسپارت باوی متحد و دوست شدند .

درس هفتم

اردشير دوم

پسر بزرگتر دارای دوم كه موسوم باردشير دوم است در سال ۳۵۸ بجای پدر نشست .

برادرش كورش اصغر از آسيای صغير بالشکری بزرگ بايران روی آورد ميان دو برادر جنگ افتاد كورش كشته شد و لشكرش متفرق گرديد .

در سپاه اين شاهزاده ده هزار نفر اسپارتی بودند كه برخلاف ساير سپاهيان پراكنده نشدند بلكه متفقاً عقب نشستند و سلامت از خاك ايران گذشته بوطن خود رسيدند .

اين عقب نشيني ده هزار نفر يونانی نشان ميدهد كه در آن عهد دولت هخامنشی تاجه پايه ضعيف بود كه از عهده جلوكيری قشونی به آن كوچکی بريامده است .

پادشاهی اردشیر دوم ۴۶ سال بود .

درس هشتم

اردشیر سوم و دارای سوم

اردشیر سوم بعد از پدر در سال ۳۵۸ بشاهی رسید این پادشاه مدت ۲۲ سال فرمانروائی کرد مردم مصر و فنیقیه و آسیای صغیر را که طغیان نموده بودند باطاعت آورد چون تندخو و سختگیر بود یکی سردارانش او را هلاک کرد و کدُمان نامی را از دودمان هخامنشی سوم بر تخت نشانید (۳۳۷ قبل از میلاد)

دارای سوم دوچار اسکندر مقدونی که دشمن قوی پنجه بود گردید اسکندر پسر فیلیپ پادشاه مقدونیه بود که یونان را هم در اطاعت داشت اگر چه جوان بود سودای جهانگیری او را برانگیخت تاباشاهنشاه ایران پنجه در افکند . پس در سال ۳۳۴ از یونان بخاک ایران قدم نهاد و لشکر دارا را در کنار رودخانه کرانیس شکست داد . سال بعد دارا شخصاً بمقابله اسکندر شتافت و در شهر ایسوس مغلوب گردید .

اسکندر مصر و شامات را بتصرف آورد و بار سوم پادشاه ایران را در اربیل شکست سخت داد دارا بمشرق ایران گریخت و بدست یکی از سردارانش بهلاکت رسید و سلسله هخامنشی منقرض گردید .
(سنه ۳۳۰ سال قبل از میلاد)

مدت سلطنت این سلسله ۲۳۰ سال بود .

درس نهم

اخلاق و دین ایرانیان

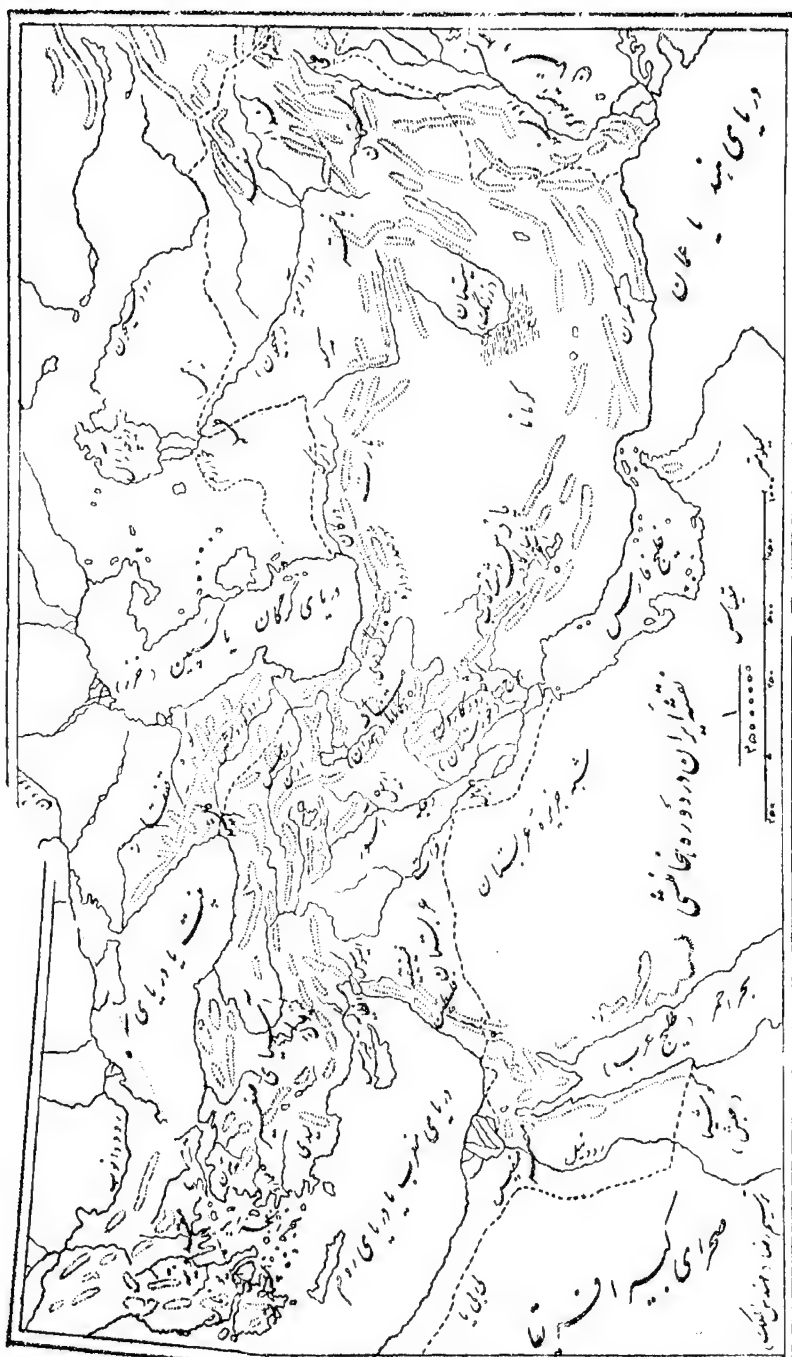
در دروۀ هخامنشیان

ایرانیان قدیم در گفتار نیک و کردار نیک و اندیشه نیک اهتمام بسیار داشتند. دروغ گفتن را از گناهان بزرگ می‌شمردند از تقلب و غیبت گریزان بودند هرگز خلاف پیمان نمی‌کردند.

فرزندان خود را بسواری و تیراندازی عادت میدادند و بشاهپرستی و احترام بزرگان و امیداشتند.

در ابتداء مادها و پارس ها قوای طبیعت را مثل آب و خاک و باد و ماه و آفتاب و غیره می‌پرستیدند در حدود هزار سال قبل از میلاد زردشت پیغمبر ظهور کرد. کتاب دینی زردشتیان اوستا نامدارد و شرح آنرا زندگاویند.

زردشتیان پروردگار را اهورمزدا می‌نامند که فاعل خیر و بخشاینده و مهربان است و فاعل شر را اهریمن گویند که آفریننده زشتی و ناخوشی و دروغ است. ایرانیان معتقد بودند که عاقبت اهورمزدا بر اهریمن غلبه خواهد یافت انسان باید کاری که خیر از قبیل زراعت و احسان و راستگوئی و پاکیزگی پیشه کند تا خدا از او راضی شود و اهریمن بر او دست نیابد.



درس دهم

اسکندر و جانشینان او

اسکندر کبیر بعد از شکست دارای سوم بلاد معتبر ایران مانند بابل و شوش و بازار گاد و همدان را مسخر کرد و عمارات سلطنتی تحت جمشید را آتش زد. آنگاه بهندوستان لشکر کشید و از راه جنوب ایران بابل بازگشت و در سن ۳۳ سالگی وفات کرد.

اسکندر جانشینی نداشت که ممالک پهناور او را اداره کند سردارانش چندی بایکدیگر زد و خورد کردند عاقبت سه نفر از آنها مملکت اسکندر را میان خود قسمت کردند از اینقرار : یونان - مصر - ایران .

سرداری که صاحب اختیار ایران شد سلوکوس نامداشت از این روحانیان او را سلاطین سلوکی می نامند پایتختشان انطاکیه شام بود .

این سلسله علاوه بر جنگهای داخلی از طرف مشرق با طایفه پارت (اشکانیان) و از سمت مغرب با قشون روم در جنگ بودند .

پارتها کم کم ولایات ایران را از سلوکی ها گرفتند و دولت روم هم در سال ۶۴ قبل از میلاد بکلی آن سلسله را منقرض کرد از این تاریخ دولت روم بایران هم سرحد و همسایه شد .

نتیجه تسلط اسکندر و خلفای او در ایران رواج یافتن آداب و علوم و زبان یونانی بود .

درس یازدهم

سلسله اشکانی

پارت ها قومی چادر نشین بودند که در ایالت خراسان به بیابان گردی روزگار می گذاشتند در عهد پادشاهان هخامنشی قدرت و اهمیتی نداشتند . چون شوکت هخامنشیان به آخر رسید و جانشینان اسکندر هم نتوانستند ممالك عظیمه او را به انتظام آورند در سال ۲۴۹ قبل از میلاد رئیس طایفه پارت موسوم باشك دعوی استقلال کرد و جانشینان او که به سلاطین اشکانی معروفند کم کم دست پادشاهان سلوکی را از ایران کوتاه کردند و خود دولتی بزرگ تشکیل دادند .

سلاطین این سلسله کلمه اشك را بر اسم خود علاوه می کردند . پایتخت آنها ابتداء شهر صدروازه نزدیک دامغان بود بعد بطیسفون در کنار دجله منتقل گردید .

حدود ایران در زمان ترقی اشکانیان از سمت جنوب خلیج فارس و بحر عمان و از جانب مشرق رود سند و از طرف شمال کوهستان قفقاز و رود جیحون و از سمت مغرب شط فرات بود .

اشکانیان قریب پانصد سال در ایران فرمانروائی کردند نصف این مدت را صرف غلبه بر سلوکی ها نمودند و نصف دیگر را در جنگ با دولت روم گذرانیدند پس مدت سلطنت اشکانیان را بدو دوره باید تقسیم کرد .

درس دوازدهم

جنگ اشکانیان با پادشاهان سلوکی

بزرگترین پادشاه دوره اول اشک ششم مهرداد اول است که در سال ۱۷۰ قبل از میلاد به سلطنت رسید چون یکی از سلاطین سلوکی موسوم به آنتیوکوس کبیر در عهد پدر مهرداد که اردوان اول نام داشت به ایران حمله آورده و قسمتی از هندوستان را هم مسخر کرده بود مهرداد بتلافی شکست پدر لشکر جنگ پادشاه سلوکی کشید تمام خاک ایران را از دشمن پس گرفت و بین النهرین و ارمنستان را هم بتصرف آورد. مهرداد بعد از این فتوحات مانند پادشاهان هخامنشی خود را شاهنشاه خواند.

بعد از مهرداد پسرش فرهاد دوم بتخت نشست یکی از پادشاهان سلوکی سپاهی عظیم بجنگ او آورد و بروی غالب گردید نزدیک بود باز مملکت ایران بتصرف سلوکی ها درآید. لکن پادشاه سلوکی مردی عیاش بود و لشکریانش نیز بعیش و طرب سرگرم و از کار دشمن فارغ شدند فرهاد دوم ناگهان بر سر آنان تاخت و چنان شکستی بلشکر خصم داد که بکلی دست سلوکی ها از ایران قطع شد.

فرهاد میخواست بشام رفته پایتخت سلوکی را تسخیر کند لکن قومی تورانی از طرف مشرق بخاک ایران هجوم آورده و پادشاه اشکانی مجبور شد از سلوکی ها دست برداشته بایران بازگردد. فرهاد در جنگ با تورانیان کشته شد دیگر از سلاطین بزرگ این دوره اشک نهم است که مهرداد دوم نام داشت. این پادشاه تورانیها را مغلوب کرد و بر مملکت ارمنستان دست

یافت و اساس سلطنت اشکانیان را استوار کرد . در زمان مهرداد دوم دولت روم از اروپا به آسیا لشکر کشید و سروکار اشکانیان با دشمن جدیدی افتاد (۹۲ قبل از میلاد)

از این تاریخ دوره دوم سلطنت اشکانیان شروع میشود . جنگهای این دوره را بدو قسمت تقسیم باید کرد . قبل از میلاد و بعد از میلاد .

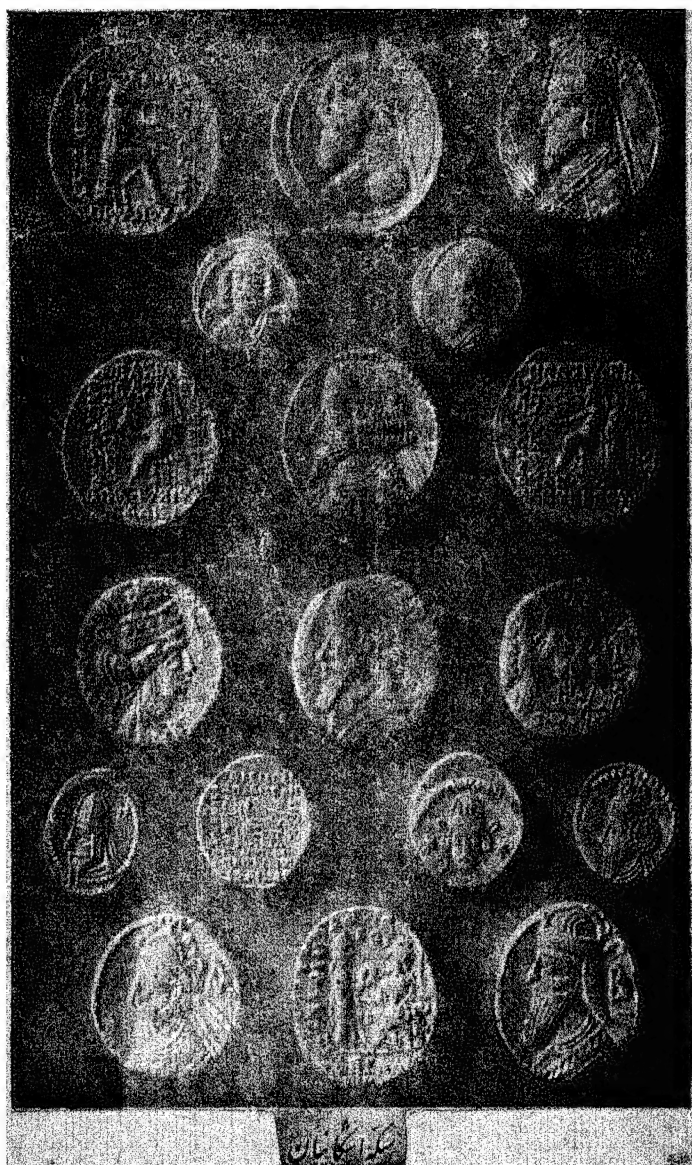
درس سیزدهم

جنگ اشکانیان با دولت روم

قبل از میلاد

دولت روم پس از فتح بیشتر قطعات اروپا بقصد جهانگیری لشکر به آسیا فرستاد و سلسله سلوکی را در شام منقرض کرد و با دولت اشکانی همسایه شد . اشکانیان تا پایان سلطنت خود با روم در جنگ بودند و ساسانیان هم در تمام مدت سلطنتشان با این دشمن بزرگ زد و خورد داشتند خصوصاً ایران و روم قریب هفتصد سال دوام یافت و در این مدت چندین بار با هم صلح کردند و باز بجنگ پرداختند . در زمان اشکانیان ایران و روم بر سر مملکت ارمنستان نزاع داشتند و هر یک بهانه مدعی فرماندهی آن مملکت بودند .

اولین پادشاهی که در این دوره با رومیان پنجه درافکند اشک سیزدهم موسوم بآرد بود که در سنه ۵۰۰ قبل از میلاد بسطنت رسید آرد از پادشاهان معروف اشکانی است شهر طیسفون را در کنار دجله او ساخت و پایتخت قرار داد چون کراسوس سردار رومی بقصد تسخیر ایران به بین النهرین روی آورد آرد دو لشکر فراهم کرد یکی را خود با رمنستان برد و آن مملکت را مسخر کرد و سپاه دیگر را بسپاهسالار خود سورنا سپرد . سورنا لشکر روم را شکستی فاحش داد و یک نیمه از رومیان را بجاک هلاک افکند



کراسوس سردار رومی هم بقتل رسید شام وارمنستان بایران تعلق گرفت .
پسر ارد موسوم به فرهاد چهارم در سال ۳۷ قبل از میلاد
پادشاهی یافت و یکی از سرداران مشهور روم را که بایران تاخته بود
شکست داد .

پس از فرهاد مدتی دولت اشکانی دوجار اختلال وضعف بود حضرت
عیسی علیه السلام در این زمان متولد شد .

درس چهاردهم

جنگ اشکانیان با دولت روم

بعد از میلاد

دیگر از پادشاهان بزرگ اشکانی بلاش اول است که در سال ۱ هجری
از میلاد جلوس کرد برادر خود را که تیرداد نام داشت سلطنت ارمنستان
بخشید لکن امپراطور روم راضی نبود ناچار تیرداد را روپا رفت . امپراطور
از او پذیرائی شایان کرد و تاج سلطنت ارمنستان را بدست خود بر سر او
نهاد از این تاریخ میان ایران و روم دوستی و اتحاد برقرار گردید .

در سال ۱۱۴ میلادی یکی از سرداران روم که تراژان نام داشت
بعزم تسخیر ایران با سپاهی گران حرکت کرد سرتاسر بین النهرین را گرفت
و بخلیج فارس رسید پادشاه اشکانی در این وقت خسرو (اشک بیست و سوم)
بود مردم را بر تراژان بشورانید و سردار رومی را مجبور بفرار کرد
رومیان از این لشکر کشی هم سودی نبردند و با ایران صلح کردند .

آخرین پادشاهان اشکانی اردوان چهارم که اشک بیست و هشتم است
لشکر بجنگ روم کشید در حوالی نصیبین شکستی فاحش برومیان وارد

کرد و مبلغی گزاف غرامت جنگ گرفت . این جنگ آخرین زد و خورد ایران و روم در عهد اشکانیان بود و نصرت و پیروزی مملکت مآخامه پذیرفت .

اردوان چهارم بعد از این فتح نمایان بایران بازگشت . ایرانیان از سلطنت اشکانیان راضی نبودند و پیوسته چاره میجستند که اساس آنرا برهم زنند عاقبت یکی از بزرگان پارس موسوم باردشیر بابکان بمخالفت اردوان چهارم برخاست و او را در دشت هرمزجان (خوزستان) سه بار شکست داد .

اردوان در جنگ با اردشیر کشته شد دولت اشکانی بعد از چهارصد و هفتاد سال منقرض گردید . (۲۲۶ بعد از میلاد)

درس پانزدهم

مذهب و آداب اشکانیان

مذهب اشکانیان در ابتداء بت پرستی بود آفتاب و ستارگان و اموات را می پرستیدند و بعض حیوانات را هم ستایش میکردند چون بسلطنت رسیدند محض دلجوئی ایرانیان ظاهراً خود را زردشتی گفتند بعض پادشاهان اشکانی مانند بلاش و غیره خدمات عمده بدین زردشتی کردند. لکن ایرانیان اشکانیان را بیگانه میدانستند و قلباً از آنان متنفر بودند .

علت دیگر رنجش و آزردهی ایرانیان از قوم پارت این بود که سلاطین اشکانی پیرو آداب و رسوم یونان بودند و خود را دوستدار یونان لقب می دادند و این لقب را بخط یونانی بر سکه های خود می نوشتند و به رسوم و عقاید ایرانی بی اعتنائی می کردند

خط یخی

۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲
 ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵
 ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷
 ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰

خط پهلوی اشکانی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵
 ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸
 ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱
 ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴

خط پهلوی ساسانی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵
 ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸
 ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱
 ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴

اشکانیان از خود علوم و صنایع نداشتند. چون قومی صحراگرد و چادر نشین بودند و بسبب جنگ بسیار که پیش می‌آمد غالباً در سفریادر اردوگاه می‌زیستند بشهر نشینی عادت نکردند و بساختن عمارات و ابنیه همت نگماشتند :

مهارت این قوم در فنون جنگ بود خاصه تیر اندازی و سواری که در این دوهنر مشهور عالم بودند. سواران اشکانی چون با دشمن روبرو میشدند غفلتاً روی بگیریز مینهادند دشمن از پی آنان می‌تاخت ناگاه بازمی‌گشتند و لشکر خصم را که در حال پراکندگی بود شکست میدادند بزرگان و شاهزادگان پارت قدرت بسیار داشتند بعضی از آنها در ایالات دعوی سلطنت و استقلال میکردند چنانکه در يك زمان اتفاق میافتاد که چندین پادشاه در ایران فرمانروا بودند از اینرو اشکانیانرا ملوک الطوائف خوانده اند لکن این ملوک در وقت جنگ شاهنشاه بزرگ را به لشکر و مال مدد میدادند .

بزرگان و روحانیان اشکانی در دو مجلس بزرگ فراهم می آمدند و در کار های کشور رأی میدادند . انتخاب پادشاه نیز بسته بتصویب آندو مجلس بود.

درس شانزدهم

آغاز پادشاهی ساسانیان

نخستین ولایتی از ایران که بر اشکانیان بشورید فارس بود مرد باهمتی اردشیر نام از این ولایت برخاست و سلسله اشکانی را منقرض کرد و دولتی عظیم تشکیل داد که مایه افتخار ایرانیان و ظیر دولت هخامنشی است .

اردشیر پسر بابک بود و از این جهت او را بابکان میخوانند
و چون یکی از اجداد او ساسان نام داشت پادشاهان این سلسله بساسانیان
معروف شدند

وقتی که اردشیر بطلب تاج و تخت برخاست اردوان چهارم آخرین
پادشاه اشکانی در ایران سلطنت میکرد و او سه بار با اردشیر جنگ کرد
و در سال ۲۲۶ میلادی کشته شد.

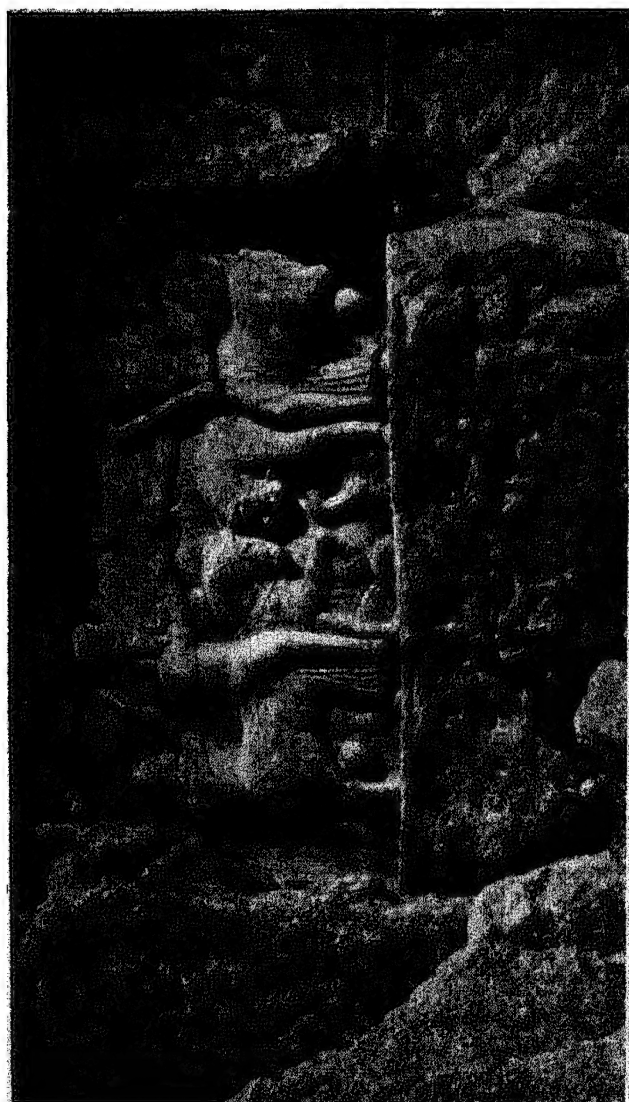
آنگاه اردشیر بفتح ولایات ایران پرداخت ابتداء کرمان و خوزستان
و عراق را مسخر کرد پس از آن نواحی شمالی ایران را تا حدود
ارمنستان گرفت.

درس هفدهم

پادشاهی اردشیر

اردشیر پس از رسیدن پادشاهی برخلاف اشکانیان که بدین زردشتی
اعتنائی نداشتند و ایرانیان را آزرده بودند بزرگان دین را محترم داشت
و آتشکده را رونق داد و آداب و رسوم مذهبی ایرانیان که در دوره
اشکانیان متروک مانده بود از نو رواج داد.

اردشیر بابکان حکام و پادشاهان کوچک اشکانی را بر انداخت و از
جانب خود حاکم بولایات فرستاد و ترتیب گرفتن مالیات را منظم ساخت.
در آغاز کار پایتخت اردشیر شهر استخر فارس بود بعد مرکز
سلطنت را در طیسفون پایتخت سابق اشکانیان (در کنار دجله) قرار داد.
چون دشمن بزرگ ایران دولت روم بود اردشیر درین بهرین با
رومیان جنگ کرد و امپراطور روم را شکست داد. آنگاه بر ارمنستان



三ノ

دست یافت و یکی از شاهزادگان اشکانی را که در آن ولایت سلطنت می کرد بهلاکت رسانید .

پادشاهی اردشیر ۱۰ سال بود نصایح گرانها و سخنان حکیمانه بسیار باردشیر بابکان منسوب است که برای جهاننداری و رعیت پروری بهترین سر مشق پادشاهان است گویند کتاب هائی در آئین پادشاهی و اخلاق خسروان نگاشته و اوقات فراغت را بنوشتن پندها و دستورهای گرانها میگذرانید از جمله میگوید :

سجبت مردمانیک اخلاق را نیکو و معاشرت مردمان پست اخلاق را فاسد میکند چنانکه باد اگر بر گل گذرد معطر شود و اگر بر پارگیں وزد بوی ناخوش گیرد .

اردشیر فرزند خود شاپور را پندهائی داده است و حکیم فردوسی آن پندها را در شاهنامه آورده از آن جمله این ابیات است :

بدان ای پسر کاین سرای فریب	ندارد کسی شادمان بی نهیب
سر تخت شاهان به پیچد سه کار	نخستین ز یداد گر شهریار
دگر آنکه بیمایه را بر کشد	ز مرد هنرمند بر تر کشد
سه دیگر ده با گنج خویشی کند	بدینار کوشد که بیشی کند
رخ مرد را تیره دارد دروغ	بلندیش هرگز نگیرد فروغ
سخن هیچ مسرای باراز دار	که او را بود نیز دمساز یار
تو عیب کسان هیچ گونه محوی	که عیب آورد بر تو بر عیب گوی
مکن خوار خواننده درویش را	بر تخت منشاف بد اندیش را

درس هیجدهم

شاپور اول

شاپور مانند پدرش اردشیر بعقل و کفایت معروف است در مدت سی سال پادشاهی خود آبادی بسیار کرده است در نزدیکی کازرون (فارس) شهری بنام شاپور و در خوزستان شهری موسوم بجندی شاپور بنا نهاد. در شوشتر بر رود کارون سدی بست که هم اکنون آثارش نمایان است.

شاپور دو بار بارومیان نبرد کرد دفعه اول ارمنستان را جزو ممالك خویش ساخت و بار دوم والرین امپراطور روم را اسیر کرد بایران آورد وچندان در زندان نگاهداشت که وفات یافت. گویند شاپور برای اظهار جلال و شکوه هنگام سوار شدن پای بر پشت امپراطور می نهاد و بر اسب می نشست.

در ایام سلطنت این شهریار مردی نقاش موسوم بمعانی بایران آمد و مدعی پیغمبری شد.

گویند مانی روزی پیروان خود را گفت من از شما جدا میشوم و با آسمان میروم و سال دیگر نزد شما می آیم. آنگاه در غاری پنهان شد در آن مدت کتابی منقش بتصاویر دلفریب و زیبا ساخته از کوه فرود آمد و گفت این کتاب معجزه من است. جمعی کثیر از دیدن آن صورت های دلربا به پیغمبری مانی ایمان آوردند. شاپور ابتداء دین او را پذیرفت لکن پس از چندی از دین او برگشت و او را از ایران بیرون کرد مانی در زمان پسر شاپور باردیگر بایران آمد و بامر پادشاه بهلاکت رسید. کتاب مانی را ارژنك یا ارتنك مینامند.

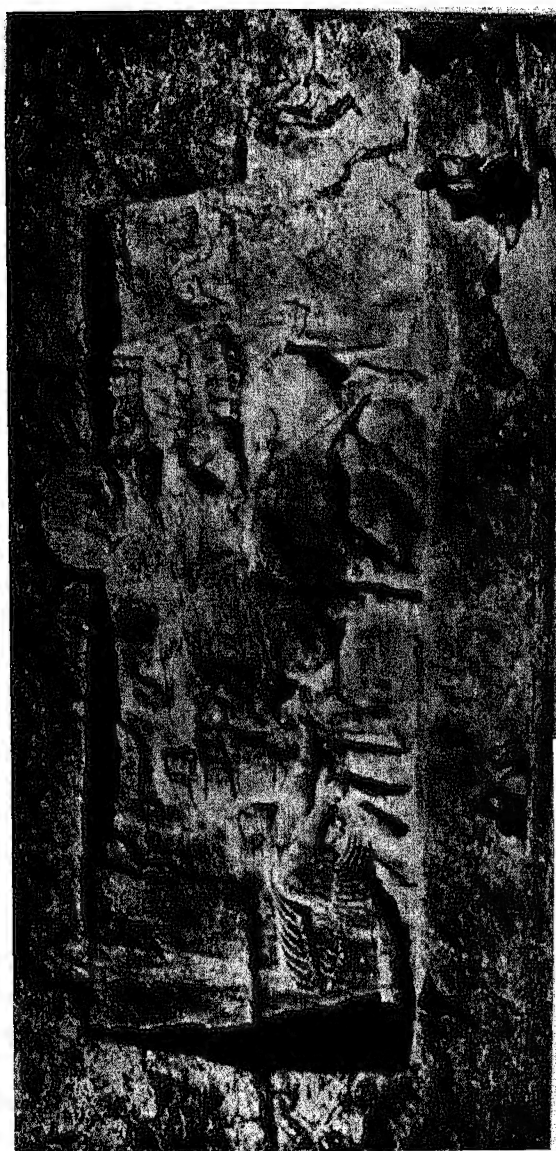


Figure 1: A large, rectangular stone relief carving depicting a complex scene with multiple figures, possibly in a chariot or on horseback, engaged in what appears to be a battle or a significant event. The figures are rendered in a stylized, ancient manner. The background of the relief is heavily textured and dark, contrasting sharply with the lighter, carved figures. The overall image is grainy and has a high level of contrast, suggesting it might be a reproduction of an ancient artifact.

درس روز نهم

شاپور ذوالاكتاف

بعد از شاپور اول شش تن از سلاطین ساسانی قریب ۴۰ سال پادشاهی کردند لکن در ایام آنان واقعه مهمی که سزاوار ذکر باشد رخ نداد جز آنکه نرسی ششمین پادشاه ساسانی با رومیان جنگ کرد ابتداء فاتح شد و در آخر از لشکر روم شکست یافت و قسمتی از ولایات غربی ایران بدست روم افتاد.

نهمین پادشاه ساسانی شاپور دوم است که کشور ایران را بمنتهای عظمت و شوکت رسانید و افتخارات سابق را تجدید کرد.

وقتی که هرمز پدر شاپور فوت شد شاپور هنوز تولد نیافته بود بزرگان مملکت تاج را از بالای سر مادرش آویختند و طفل نازاده را پادشاه خواندند.

در ایام کودکی شاپور اعراب بایران تاختند ولی چون او بشانزده سالگی رسید همت به تنبیه آنان گماشت. بزرگان سپاه را جمع کرد و گفت تاکنون کودک بودم و از نرفتن بجنگ معذور حال وقت رنج بردن و لشکر کشیدن است تا شاه زحمت نکشد کشور آسایش نیابد پس هزار تن از سران سپاه را پیش خواند و گفت هر يك سواری آزموده با خود بیاورید من شمارا برای آن انتخاب کرده ام که توانگر و بزرگ زاده هستید و طمع بمال دشمن نمیندید و هر لشکر که در جنگ از غنیمت چشم پوشد برد دشمن غلبه خواهد کرد. پس با آن عده براعراب حمله کرد و شکست سختی بآنها داده گروهی رامقتول و گروهی را اسیر کرد.

آنگاه فرمان داد کتف مردان عرب را سوراخ کنند و طناب
از آن بگذرانند از اینرو اعراب شاپور را ذوالاکتاف گفته اند
یعنی صاحب کتف‌ها

درس بیستم

رزم شاپور با رومیان

شاپور دوم بعد از سرکوبی و تنبیه اعراب مصمم شد که رومیان را
از ولایاتی که در زمان نرسی متصرف شده بودند بیرون کند پس لشکری
عظیم فراهم آورد و امپراطور را مغلوب کرد و شهرهای نصیین و سنجار
را که در شمال بین‌النهرین واقعند بدست آورد.

چندی بعد یکی از امپراطوران روم که ژولیوس نام داشت بخیال
جهانگیری افتاد سپاهی گران بخاك ایران کشید و کشتی بسیار برشط
فرات افکند پراز آذوقه و سلاح جنگ. شاپور خاموش ماند تا سپاه دشمن
نزدیک پایتخت رسید آنگاه بر آنها حمله برد امپراطور در جنگ کشته
شد و رومیان مجبور بصلح گشتند، دولت روم ایالاتی را که از نرسی
گرفته بود بایران پس داد و ارمنستان را با چند شهر از بین النهرین
بایران وا گذاشت.

شاپور هفتاد سال با قدرت و شوکت تمام سلطنت کرد و بشاپور
اعظم ملقب گردید.

وفاتش در سال ۳۷۹ میلادی اتفاق افتاد.

از هوشیاری و دانائی شاپور حکایتها آورده اند گویند وقتی که شش
سال پیش نداشت شبی در مداین بانك و فریاد و هیاهویی بگوشش رسید

سبب پرسید گفتند مردم میخواهند از جسر دجله بگذرند چون راه عبور نیست ازدحام و فریاد میکنند شاپور گفت چاره این کار آسان است فرمان دهید جبری دیگر بردجله ببندند تا آیندگان از یکی و روندگان از دیگری بگذرند و ازدحام نکنند ،

درس بیست و یکم

یزدگرد اول

بعد از شاپور ذوالاكتاف چندی ایران از پادشاه بزرگ و توانا محروم بود . در سال ۳۹۹ یزدگرد باسلطنت رسید .
این پادشاه پسر خود بهرام گور را از کودکی یکی از امرای عرب سپرد که او را تربیت کند .

وفات یزدگرد بطور عجیبی اتفاق افتاد روزی اسبی بی زین و افسار دوان دوان نزدیک قصر یزدگرد آمد در آنجا ایستاد اندام و شکل زیبای آن حیوان یزدگرد را خوش آمد فرمان داد تا آن اسب را بگیرند و زین کنند بندگان پیش رفتند لیکن اسب دست نداد . شاه خود نزدیک رفت و زین بر پشت او نهاد تا گاه اسب لاسدی انداخت و شاه را بر زمین افکنده خود راه صحرا پیش گرفت یزدگرد از آن ضربت وفات یافت .

درس بیست و دوم

بهرام گور

وقتی که یزدگرد اول فوت شد پسرش بهرام در نزد اعراب بود بزرگان ایران سلطنت را بشخصی خسرو نام دادند . بهرام چون خبر یافت بایران آمد و تاج و تخت پدر را خواستار شد . اعیان مملکت تاج شاهی را میان دو شیر قوی پنجه نهادند و گفتند سلطنت از آن کسی است که این تاج را بگیرد . خسرو از بیم شیران قدمی پیش نهاد ولی بهرام بمیدان رفت و هر دو شیر را کشته تاج را برداشته بر سر نهاد فردوسی فرماید :

بزد بر سرش گرز بهرام گرد ز چشمش همه روشنائی ببرد
بر دیگر آمد بزد بر سرش فرو ریخت خون از سرش بر برش
جهاندار بنشست بر تخت عاج بر سر بر نهاد آن دل افروز تاج
این پادشاه که اورا بهرام پنجم گویند بعیش و کامرانی معروف است
برخلاف پدر با ایرانیان خوش رفتاری کرد در زمان او مردم آسوده شدند
و بشادمانی و طرب مشغول گشتند .

در عهد بهرام باز میان ایران و روم آتش جنگ بالا گرفت فتح و فیروزی نصیب لشکر ایران شد .

وقتی بهرام خبر دادند که خاقان ترك با سپاهی گران روی بایران نهاده است بهرام در ظاهر اعتنائی نکرد و بعزم شکار از پایتخت بیرون رفت صید کنان خود را بلشکر دشمن رسانید و يك شیخون خاقان را کشته سپاهش را درهم شکست .



مغروف است که بهرام شکار گور خر را بسیار دوست داشت و از
اینرو بهرام گور لقب یافت. روزی در پی گوران اسب میتاخت ناگاه در
بانالاقی فرو رفت و از نظر غایب گردید (۴۴۰ میلادی)

درس بیست و سوم

فیروز و قباد

فیروز نوۀ بهرام گور بود در عهد او هیاطله که طایفه تورانی بودند
بایران دست اندازی کردند فیروز چند بار با آنان مصاف داد و مغلوب شد
در جنگ آخر هیاطله حيله کرده خندقهایی کردند و سر آنها را پوشیدند
فیروز و جمعی از لشکر او در آن خندقها افتادند و جان سپردند ایرانیان
برادر فیروز را که بلاش نام داشت سلطنت دادند پس از بلاش قباد پسر
فیروز پادشاهی رسید.

در عهد این شهریار شخصی مَزَدَك نام دعوی پیغمبری کرد جماعتی
بدین او در آمدند قباد هم پیرو مذهب او شد. علمای دین زردشت و اعیان
مملکت بر قباد شوریدند و او را از پادشاهی معزول کردند.
قباد بقوم هیاطله پناه برد و بکمک آنان بار دیگر بتاج و تخت رسید
اما ایندفعه پیروی مَزَدَك را ترک گفت و از زردشتیان دلجوئی نکرد.
جنگ بزرگ قباد بالشکر روم و هیاطله بود و هر دو دشمن را شکست
داد مدت سلطنتش چهل سال و وفاتش در سنه ۵۳۱ میلادی بود.

درس بیست و چهارم

انوشیروان عادل

خسرو انوشیروان که اعراب او را کسری گفته اند یکی از پسران قباد است . بعد از پدر در سال ۵۳۱ بتخت نشست .

نخست بنظم امور مملکت پرداخت مزدك و تابعان او را که موجب اغتشاش بودند برانداخت و چنان در رفع ظلم و فراهم آوردن وسایل آسایش رعیت کوشید که وی را عادل لقب دادند .

از کار هائی که در خارج و داخل ایران از این پادشاه بظهور رسیده ثابت میشود که سزاوار این لقب بوده است هنوز هم این شهریار نزد ما ایرانیان محبوب و محترم است و بنام نامی او مباحثات میکنیم .

انوشیروان امور زراعت و تجارت را رونق داد مردم را بکار و کوشش واداشت حکما و دانشمندان ایرانی و بیگانه را اکرام و نوازش کرد و آنرا بترجمه کتب علمی هند و یونان کماشت خود نیز هروقت از کار سلطنت فراغت می یافت بادنشمندان معاشرت میکرد .

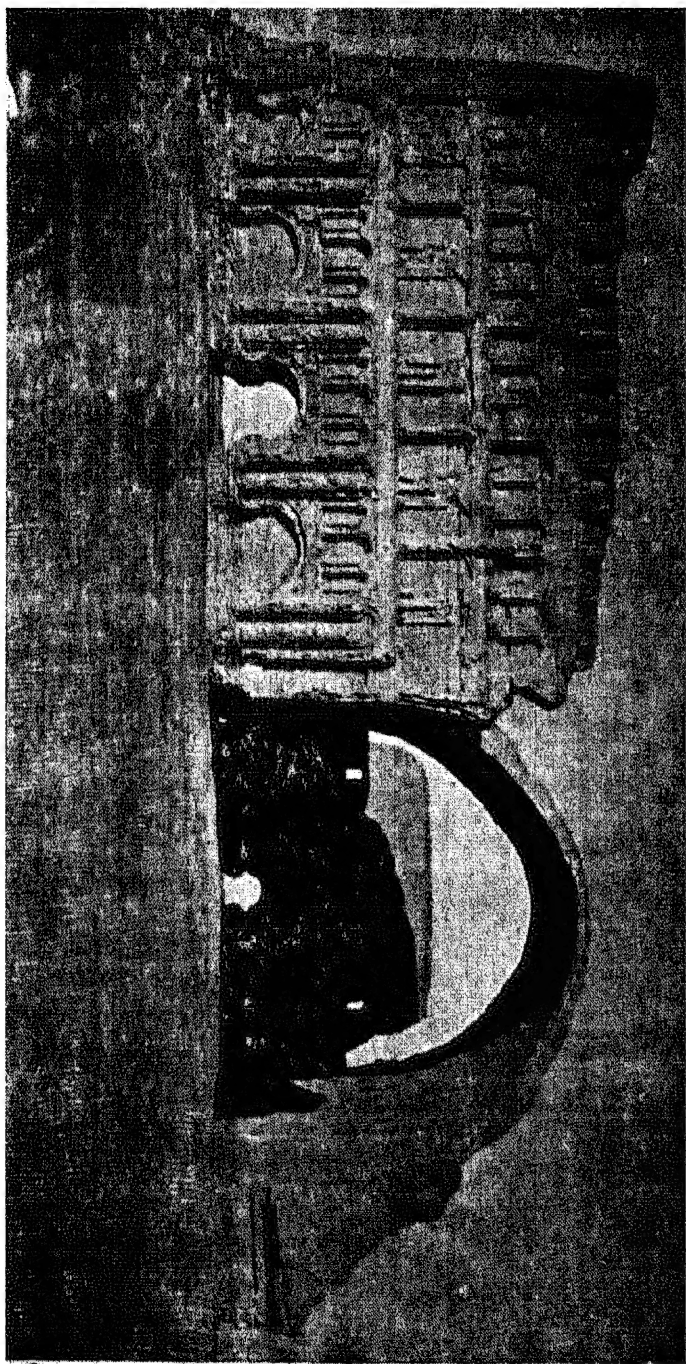
وقتی بانوشیروان گفتند در هند کتابی است سراسر پند و نصیحت موسوم بکليلة و دمنه وی یکی از حکیمان دربار خود را بهندوستان فرستاد تا آن کتاب را بایران آورد .

انوشیروان در اصلاح سپاه اهتمام بسیار داشت چندانکه خود نیز بلباس لشکریان در آمد امور مالیات را نیز انتظام داد و مخص افزودن جمعیت ایران مردم را بزناشویی تشویق کرد .

از پندهای انوشیروان بفرزند خود هرمن این چند بیت از شاهنامه

قل نمی شود :

عاقبت کسری



خردمند و راد و بی آزار باش	تو بیدار باش و جهاندار باش
که اوی است جان تو را رهنمای	بدانش فزای و به نیکی گرای
که از داد باشد روان تو شاد	بهر کار فرمان مکن جز بداد
و گر بد کند نیز برخاش کن	چو نیکی کند کس تو پاداش کن
ورا چون روان و تن خویش دار	همیشه یکی دانشی پیش دار
ز بد دور باش و بترس از گزند	به بخشای بر مردم مستمند

درس بیست و پنجم

جنگهای انوشیروان

انوشیروان در آغاز پادشاهی با دولت روم صلح کرد تا بفرات
 دشمنان داخلی مملکت را از میان بردارد . دولت روم هر سال مبلغی گزاف
 با انوشیروان میداد تا از دستبرد لشکر ایران آسوده باشد بعد از چند سال
 شاهنشاه ایران بشام لشکر کشید و با رومیان جنگ کرد و شهر انطاکیه را
 بتصرف آورد بفرمان انوشیروان اهالی انطاکیه را بایران آوردند
 و شهری بنام رومیه ساختند و اسیران را در آن جای دادند . گویند این
 شهر تازه از هر حیث شبیه انطاکیه شام بود .

ژوستینیان امپراطور روم چون خود را در مقابل انوشیروان عاجز
 دید بدادن مبلغی شاهنشاه ساسانی را بصلح راضی کرد .

کسری بعد از صلح با رومیان با خاقان ترك مصاف داد و او را مغلوب
 کرد . دیگر از فتوحات انوشیروان گرفتن یمن و قسمتی از عربستان است
 سالها این مملکت در دست ایرانیان بود .

خاقان ترك محض تلافی شکستی که باو رسید با امپراطور روم همدست شدواز دوطرف بایران روی آوردند شهریار ساسانی رومیان راشکستی فاحش دادوباز بدادن خراج سالیانه مجبور کرد .

این فتوحات نمایان وجنگهای که با هیاطله کرد انوشیروان رادر جهانگیری معروف عالم ساخت وتوان گفت که در جهانگشائی وجهانداری در پادشاهی شرق وغرب کمتر نظیر اودیده شده است .

مدت سلطنتش چهل وهشت سال و وفاتش در ۵۷۹ بودحضرت محمد بن عبدالله (ص) درعهد انوشیروان عادل درمکه تولد یافت.

یکی از اشخاص مشهور زمان انوشیروان بزرگ مهر وزیر است که عربی اورا بوذرجمهر می گویند حکیمی دانشمند وبزرگوار بود پند های گرانبها ونصایح سودمند از او مذکور است از جمله گوید :

ضایعترین ساعات زندگانی تو آنساعت است که نیکی توانی کرد ونکنی .

ازجوانان شرم ودلیری واز پیران دانش وآهستگی پسندیده است مرد کامل آنست که کم گوید وبیش شنود وبسیار داند . هرکس دروغ نگوید وبزبان کسی را نرنجاند ودر معامله ستم نکند مردم اورا گرامی شمرند آن تلخ که آخر شیرین گردد . صبر است وآن شیرین که سرانجام تلخ شود : شتاب است .

درس بیست و ششم

خسرو پرویز

یکی از پادشاهان معروف سلسله ساسانی خسرو پرویز است که

در سال ۹۰ هـ پادشاهی یافت. این شهریار فرزند هرمز پسر انوشیروان است.

هرمز در یازده سال مدت سلطنت خود بعکس انوشیروان ظلم فراوان کرد و یکی از سرداران بزرگ خود را که بهرام چوبینه نام داشت رنجانید.

بهرام چوبینه عاصی شد و مردم ایران هرمز را از میان برداشتند و پسرش خسرو را بجای او نشانیدند چون خسرو پرویز بتخت نشست بهرام چوبینه از او هم اطاعت نکرد کار بجنگ کشید خسرو پرویز مغلوب شد و بروم گریخت.

قیصر روم که موریس نام داشت لشکری بمدد او روانه ایران کرد. خسرو بیاری سپاه روم بهرام چوبینه را شکست داد و تخت و تاج را بدست آورد.

موریس امپراطور روم که خسرو پرویز را یاری داده بود بدست شخصی فکاس نام کشته شد و پادشاه ایران بخونخواهی او لشکر بروم فرستاد و شام و مصر را تصرف کرد در این جنگ دار حضرت عیسی بدست ایرانیان افتاد اتفاقاً مرد شجاعی هرقل نام (هراکلیوس) در این اوقات بامپراطوری روم رسید و سپاه ایران را شکست داد حتی خسرو پرویز را بگریختن از پایتخت خود مجبور کرد.

چون خسرو پادشاهی عشرت طلب و خوشگذران و مغرور بود بعد از این شکست بزرگان ایران او را از پادشاهی معزول کردند و پسرش را که شیرویه نام داشت سلطنت دادند.

پرویز بسیاری گنج و مال و شوکت و جلال معروف است از علائم

خود خواهی و غرور او یکی این بود که نامه پیغمبر اسلام را پاره کرد
و گفت محمد چرا نام خود را پیش از نام من نوشته است .
مدت سلطنت او ۳۸ سال بود .

درس بیست و هفتم

یزدگرد سوم

شیرویه پس از هلاک خسرو پرویز بنام قباد دوم بتخت نشست و
باقیصر روم صلح کرد و در مدت یکسال ایران را از مردان کافی
تهی کرد و ارکان سلطنت را چنان سست نمود که مهیای انقراض شد
بعد از او چند تن از سرداران و دودختر خسرو پرویز پوراندخت
و آزر میدخت صاحب تاج و تخت شدند لکن پادشاهی هیچیک دوامی
نکرد عاقبت بزرگان ایران در سال ۶۳۲ میلادی [مطابق سال دهم
هجرت] یزدگرد نامی را از اخلاف خسرو پرویز یافتند و افسر خسروی
بر سر او نهادند .

بسبب عیاشی و بی‌مبالاتی خسرو پرویز و سفاکی و بی باکی پسرش
شیرویه سلطنت ساسانی چنان ضعیف شده بود که یزدگرد با وجود
کفایت و لیاقتی که داشت از عهده نگاهداری آن بر نمی آمد مسلمانان
از عربستان بایران روی آوردند و پس از چند جنگ مداین یا تخت
ساسانیان را مسخر کردند و یزدگرد فراری و مقتول شد (۶۵۱ میلادی
۳۱ هجری) و دولت عظیم الشان ساسانی که بیش از چهار صدسال بر پای
بود منقرض گردید و ایران جزء ممالك اسلامی شد . چنانکه شرح آن یابید



شیرازی ۱۳۵۸

درس بیست و هشتم

اعراب

عربستان مملکتی ریگستانی و بی آب و علف است . اعراب که ساکنین این مملکت اند از زمان قدیم قومی بیابان گرد و چادر نشین بوده اند و بیشتر چرانی روزگار گذرانیده بطلب چرا خور و آب از جایی بجائی کوچ میکردند . این قوم وحشی تظهور دین مبین اسلام اهمیت و اعتباری نداشتند شغل عمده آنان جنگهای داخلی و غارت مسافران و قوافل بود

در اوقات معین در بعض نقاط گرد آمده هر قبیله متاع خود را بمعرض فروش میگذاشت ، مشهور ترین این بازار های عمومی سوق عکاظ نام داشت در نزدیکی شهر مکه . شعرای معروف با آنجا آمده در حضور جمع قصاید خود را میخواندند و فصیح ترین قصاید را در خانه کعبه می آویختند و آنها را معلقات می گفتند اعراب بت پرست بودند و هر قبیله بتی در خانه کعبه نهاده و هر سال زیارتش میشتافت .

معتبر ترین بلاد عربستان شهر مکه بود که زیارتگاه عموم قبایل و مرکز عمده تجارت محسوب میشد . در این شهر قبیله قریش مسکن داشت پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله (ص) از آنطایفه است دوره قبل از اسلام را که اعراب در ظلمت نادانی و بت پرستی بودند عهد جاهلیت مینامند



درس بیست و نهم

محمد ابن عبدالله ص

اجداد حضرت محمد «ص» از بزرگان قریش بودند و شغل پرده داری خانه کعبه که نزد اعراب بسیار محترم بود بآنان تعلق داشت .
حضرت در سال ۵۷۰ میلادی تولد یافت . چون در ایام کودکی پدر و مادرش زندگانی را وداع گفتند عبدالمطلب جد آنحضرت و ابوطالب عم او بنگاهداری و سرپرستیش همت گماشتند .

ابوطالب مثل سایر بزرگان قریش بتجارت مشغول بود در بعض سفرها محمد «ص» را نیز با خود بشام میبرد . در این مسافرت هاچنان آثار درستی و امانت از آن حضرت ظاهر گشت که او را محمد امین خواندند .

یکی از زنان مظلوم قریش که خدیجه نام داشت و تجارت میکرد آوازه امانت و کفایت حضرت را شنیده او را از جانب خود بشام فرستاد . حضرت در این سفر کارهای تجارت را بخوبی انجام داد و قسمی امانت و پکی از او ظاهر شد که خدیجه امور خود را باو وا گذاشت و خود نیز بعقد او در آمد .

حضرت غالباً در کوه های اطراف مکه بعبادت و گوشه نشینی میپرداخت در چهل سالگی شبی ندائی شنید که تو پیغمبر خدائی از آنوقت حضرت اعراب را پرستش خدای یگانه و ترك بت پرستی خواند قبل از همه خدیجه و علی بن ابیطالب «ع» که طفلی خرد سال بود بدین اسلام در آمدند این سال را سال بعثت حضرت برسات می گویند .

عاقبتان - کرناشہ



پیغمبر چندسال بدعوت اعراب مشغول بود جز عدهٔ قلیلی اسلام نیاوردند کفار بت پرستی را ترك نمی گفتند و به پیغمبر و پیروانش صدمات بسیار می رسانیدند تا بجائی که مسلمانان از بیم جان مجبشه گریختند خود پیغمبر نیز چندی در اطراف مکه پنهان میزیست . چون کفار قصد کشتن او داشتند بیش از آن توقف در مکه را جایز ندید و در سال ۶۲۲ بشهر دیگر عربستان که مدینه نام دارد رهسپار گردید .

این سال را که حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود مسلمانان مبداء تاریخ خود قرار دادند .

درس سی ام

غزوات حضرت رسول * ص *

پیغمبر بعد از هجرت یازده سال بقیهٔ عمر مبارک را در مدینه گذرانید اساس دین اسلام را محکم کرد و احکام شریعت مطهره را بمسلمانان آموخت جنگهائی را که پیغمبر با کفار کرده است غزوات می گویند مشهورترین آنها غزوۀ بدر است مسلمانان در میان مکه و مدینه در مکانی که بدر نام داشت کفار مکه را شکست دادند .

دیگر غزوۀ احد است ، در این جنگ لشکر اسلام مغلوب و پیغمبر مجروح و حمزه سیدالشهدا عم حضرت شهید گردید .

در سال پنجم هجرت کفار مکه مدینه را محاصره کردند مسلمین بدستور سلمان فارسی که از اصحاب پیغمبر بود خندق کنند و دشمن را از ورود بشهر مانع شدند در این جنگ که بغزوۀ خندق معروف است علی «ع» یکی از پهلوانان لشکر کفار را که عمرو بن عبدود نام داشت هلاک

کرد کافران مجبور بمصالحه شدند و به که باز گشتند حضرت رسول با یهودان و بت پرستان عربستان جنگهای دیگر نیز کرد و آنان را بدین اسلام مشرف ساخت .

دو سال هجرت حضرت بمکه روی آورد کفار تسلیم شدند و شهر بدست لشکر اسلام افتاد پیغمبر بخانه کعبه درآمد و بت های قبایل عرب را بشکست . پس از این فتح در سر تاسر عربستان مخالفی باقی نماند .

حضرت در سن ۶۳ سالگی یازده سال بعد از هجرت رحلت فرمود

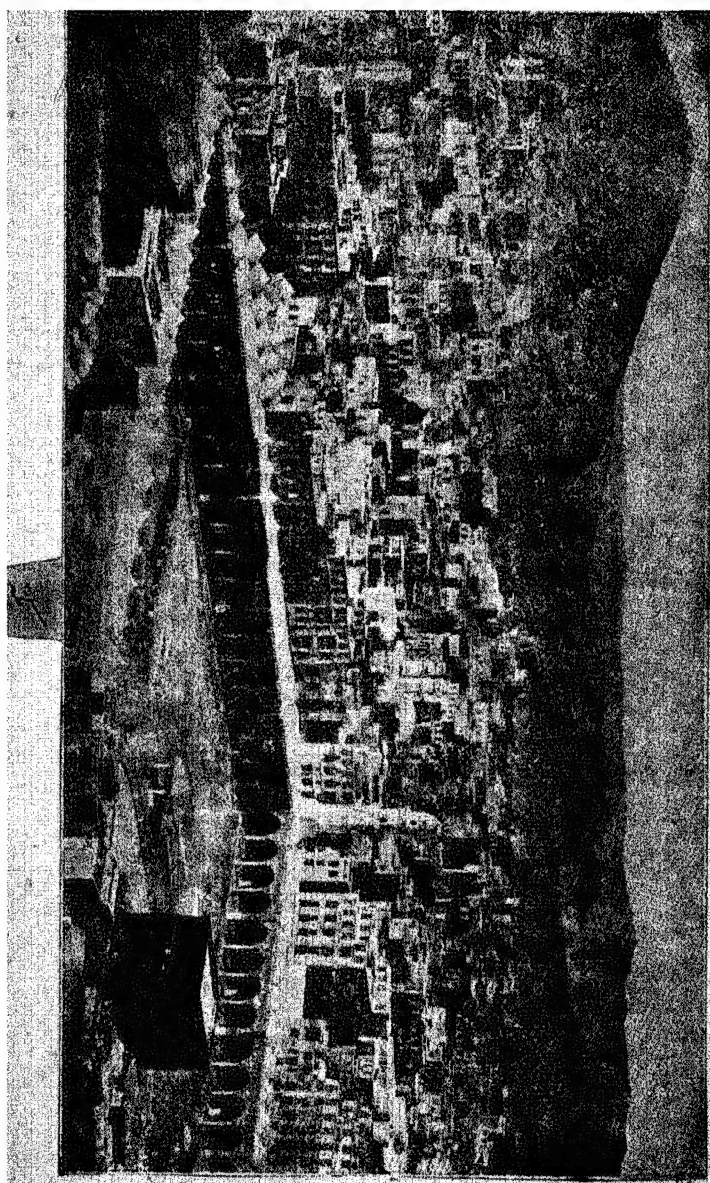
درس سی و یکم

ابوبکر

باعقاد شیعیان حضرت رسول علی بن ابی طالب عایه السلام را جانشین خود قرار داد لکن سنیان این مطلب را قبول ندارند و معتقدند که حضرت خلیفه معین نکرد .

پس از رحلت رسول خدا میان اصحاب خلاف افتاد هر دسته شخصی را لایق جانشینی پیغمبر میدانستند تا آنکه جمعی بابوبکر پدرزن حضرت بیعت کردند و خلافت بر او قرار گرفت .

در دو سال و سه ماه مدت خلافت ابوبکر قبایلی که از اسلام برگشته بودند باز قبول مسلمانان کردند لشکر اسلام اشخاصی را که بدروغ دعوی پیغمبری داشتند بر انداختند از جمله این پیغمبران دروغی مسیلمه کذاب بوده بامسلمین مقاومت کرد و مغلوب شد مسلمین در زمان ابوبکر بار دیگر تمام عربستان را باطاعت خود در آوردند خالد بن ولید ملقب بسیف الله



که سرداری نامدار بود بخاک ایران تاخت و قسمتی از اراضی بین النهرین را بتصرف آورد . مسلمین در شام نیز بر لشکر روم غلبه کردند در زمان ابوبکر حمله مسلمانان بدو همسایه بزرگ عربستان یعنی دولت ایران و روم شروع شد اما فتح کامل لشکر اسلام در عهد عمر اتفاق افتاد .

درس سی و دوم

عمر

ابوبکر عمر بن خطاب را پس از خود خلیفه مسلمانان قرارداد (۱۳ هجری) . عمر مردی باتدبیر و زیرک بود در زمان او امور خلافت رونق یافت و طرز مالیات گرفتن از روی ترتیبی که در ایران مرسوم بود متداول گردید .

عمر بایران و روم لشکر کشید خالد بن ولید در یرموک شام با رومیان که چهار برابر بیشتر از مسلمین بودند حرب کرد و شکستی فاحش بر آنان وارد آورد فتح یرموک مسلمانان را بر تمام شامات تسلط بخشید از طرف دیگر عمرو بن عاص مملکت مصر را مسخر کرد .

در سال ۲۳ هجری ابولؤلؤ نام ایرانی عمر را بزخم کار در بقتل رسانید از وقایع زمان این خلیفه فتح ایران و انقراض دولت ساسانی بود .



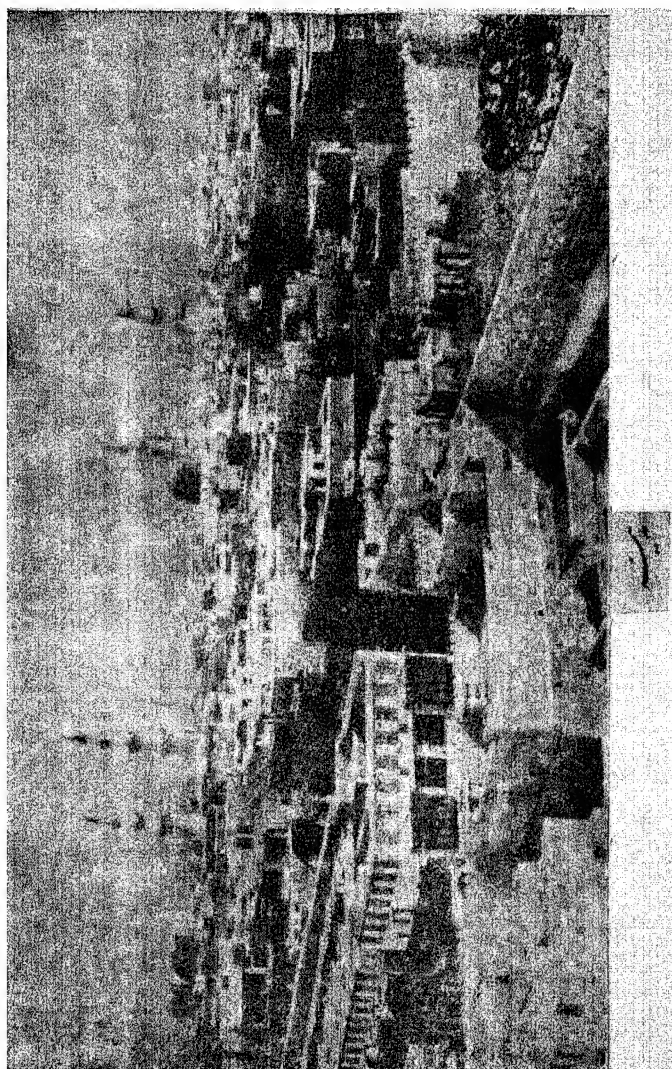
درس سی و سوم

جنگ قادسیه

مهمترین جنگی که بین ایرانیان و اعراب اتفاق افتاد در قادسیه نزدیک کوفه بود این جنگ سه شبانه روز دوام یافت . ابتداء اسبان عرب از دیدن فیل های لشکر ایران بوحشت میافتادند و مسلمین مجبور بفرار میگشتند اما در آخر اسبان بدیدن فیل انس گرفتند و دیگر نگر یختند شب آخر بادی سخت برخاست و ریک بیابان را بروی ایرانیان پاشید ولی اعراب که پشت بباد داشتند صدمه ندیدند .

رستم فرخ زاد سردار بزرگ ایران که مجروح شده بود خود را در نهری افکند لکن یکی از اعراب از پی او به آب فرو رفت او را بیرون کشیده بقتل رسانید و خود بر تخت او برآمد و فریاد برآورد که قسم بخدا سردار بزرگ را کشتم . ایرانیان از شنیدن این خبر رو بفرار نهادند و تمام این عنان باز نکشیدند درفش کاویانی که علمی بزرگ و جواهر نشان بود بدست اعراب افتاد .

یکسال و نیم بعد از این واقعه سعد بن ابی وقاص سردار لشکر اسلام بپایتخت ایران حمله برد یزدگرد سوم گریزان خود را به حلوان (سرپل زهاب) که مقامی مستحکم بود رسانید اعراب بپایتخت ساسانیان وارد شدند و گنجها و خزینه های خسروان ایران را تصرف کردند . مسلمانان از دیدن طاق کسری که عمارت سلطنتی بود چنان مجرت افتادند که سر از پا نمی شناختند چیزها در این قصر یافتند که ندیده و نشنیده



بودند فرش بهارستان را که مرصع بجواهر بود قطعه قطعه کردند در خزینه پادشاهی اسبی دیدند تماماً از طلا که زینش از نقره گوهر نشان بود و شتری از نقره و کره شتری از زر ناب بدست آوردند جامه یزدگرد و مهر انوشیروان و اسلحه خسرو و پرویز هم بچنگ اعراب افتاد این مال فراوان را فاتحین میان خود قسمت کردند و سهم خلیفه را هم بمدینه فرستادند .

درس سی و چهارم

جنگ جلولا و نهاوند

یزدگرد در جلولا نزدیک قصر شیرین با اعراب جنگی سخت کرد باز هم فتح نصیب مسلمانان شد و شاه ایران بیری گریخت دریکی از جنگها هرمزان سردار ایرانی اسیر شد اورا بمدینه نزد عمر بردند هرمزان در مجلس عمر آب خواست چون ظرف آب را بدست گرفت بحال تشویش و احتیاط باطراف نگاه میکرد چنانکه گوئی میترسد در وقت آب خوردن اورا بکشند عمر گفت مطمئن باش تا این آب را نیاشامی کشته نمیشوی هرمزان فوراً آب را بر زمین ریخت و عمر بنا بر قولی که داده بود دیگر نتوانست اورا بقتل رساند .

یزدگرد لشکری بزرگ در نهاوند جمع آورد ومدتی جلو لشکر عرب را گرفت . چون ایرانیان در مکان مستحکمی جای داشتند لشکر عرب نمیتوانست بر آنان دست یابد ناچار شهرت دادند که عمر مرده است و قشون خود را عقب کشیدند ایرانیان فریب خوردند و از پی خصم فراری

تاخند . چون از آن محل محکم بیرون آمدند مسلمین باز گشتند و شکستی
 عظیم بآنها وارد آوردند . این جنگ را اعراب فتح الفتوح می نامند زیرا
 که دولت ساسانیان پس از این شکست بکلی منقرض شد و یزدگرد در
 شهرهای ایران هراسان و گریزان هرشب درجائی و هرروز درمکانی بسر
 برد تا پس از ده سال درمرو بدست آسیابانی که طمع درلباس گرانهای او
 بسته بود کشته شد دراینوقت شاهنشاه ایران بیش از ۳۴ سال نداشت .

درس سی و پنجم

عثمان

بعد از عمر عثمان بن عفان خلافت یافت عثمان لیاقت و تدبیر
 نداشت هرچند سرداران اسلام فتوحات سابق را در شرق و غرب ادامه
 دادند لکن وضع داخلی خلافت، در عهد عثمان دوچار فساد و خرابی
 گردید کارها از دست خلیفه بیرون رفت و بچنگ اقوام و کسان او افتاد
 درهر ولایتی شخصی دم از استقلال زد . عاقبت مسلمانان از عثمان
 آزرده شدند و در سال ۳۵ هجری وی را کشتند و امر خلافت بر
 علی بن ابی طالب داماد و پسر عم پیغمبر قرار گرفت . ابوبکر و عمر و عثمان
 و علی را سنیان خلفای راشدین گویند . شیعیان خلافت را خاص علی « ع »
 میدانند و سه خلیفه مقدم بر او را قبول ندارند .



درس سی و ششم

علی علیه السلام

چون حضرت علی «ع» بمقام خلافت رسید طلحه و زبیر که از اصحاب پیغمبر بودند با عایشه زوجه حضرت رسول همدست شدند و با امیرالمؤمنین بنای مخالفت گذاشتند و آن حضرت را بقتل عثمان متهم کردند . علی «ع» در بصره با آنها جنک کرد طلحه و زبیر مقتول شدند و سپاهشان مغلوب گردید . چون در این واقعه عایشه بر شتر نشسته بمیدان آمد این جنک را وقعه جمل نام نهادند .

علی «ع» کوفه را که زمان عمر ساخته شده بود مرکز خلافت قرار داد بعد از جنک جمل تمام ممالک اسلامی مطیع امیرالمؤمنین علی «ع» شد مگر شام که معاویه در آنجا حکومت داشت و مدعی خلافت بود معاویه پیراهن عثمان را در مسجد دمشق آویخته و بمردم می گفت علی قاتل عثمان است . پس میان حضرت و معاویه کار بجنگ کشید دولشکر در صفین باهم جنگها کردند و چون نزدیک شد که سپاه علی غالب گردد لشکر معاویه قرآن ها بر سر نیزه کردند گفتند ما همه پیرو این کتابیم و نباید باهم جنک کنیم باین خدعه آتش جنک را خاموش ساختند و قطع گفتگو را بحکمت و گذاشتند در مجلس حکمت نماینده علی «ع» فریب خورد و خلع علی را از خلافت اعلان کرد لکن طرفداران حضرت نپذیرفتند و دولشکر ازهم جدا گشتند .

بعد از جنک صفین علی «ع» خوارج را که سر بطنیان برداشته بودند مغلوب کرد و عازم جماعه بشام گردید در این وقت یکی از خوارج موسوم

بعبدالرحمن بن ملجم در ۱۹ رمضان سال چهارم هجری آن حضرت را
باشمشیر زهر آلود در مسجد کوفه شهید کرد مدت خلافت علی علیه السلام
قریب پنجسال بود .

مسلمانان بعد از علی «ع» با امام حسن علیه السلام بیعت کردند و لشکری
بجنگ معاویه بیاراستند لکن کار بمصالحه کشید امام حسن از خلافت کناره
کرده و پس از قلیل مدتی مسموم و شهید شد .

درس سی و هفتم

امویان

معاویه مؤسس خلافت بنی امیه در سال ۴۱ هجری بمسند فرمانروایی
نشست و بتقلید پادشاهان ایران و روم دربار و دستگاهی خسروانه ترتیب داد
و خلافت را در خانواده خویش موروثی کرد.

در عهد معاویه لشکر اسلام شهر قسطنطنیه را محاصره کرد لکن
بفتح آن نائل نگشت مدت خلافت معاویه ۱۹ سال و وفاتش در سال ۶۰
هجری بود .

پس از معاویه پسرش یزید بسلطنت رسید و با حضرت امام حسین
علیه السلام که بیعتش را نمی پذیرفت بنای خصومت گذاشت و لشکر بجنگ
او فرستان در کربلا آن حضرت چند روز محصور و بانواع محن و مصائب
مبتلا بود و در دهم محرم سال ۶۱ هجری خود و اولاد و پیروانش بشهادت
رسیدند . این رفتار یزید نسبت بخاندان پیغمبر و قتل و غارتی که با او
او در مکه و مدینه رخ داد و اعمال زشت دیگر که در مجالس از او سر
میزد نامش را در تاریخ نگین و سزوار لعن و نفرین ساخته است ،

غیر از معاویه و یزید دوازده تن دیگر از بنی امیه بخلافت رسیدند و بعض آنها اقتدار و شوکت فوق العاده یافتند از جمله عبدالملک بن مروان و پسرش ولید است که فتوحات بسیار در آفریقا و ترکستان کردند حجاج بن یوسف که بخونریزی و بیرحمی و بی باکی معروف است یکی از سرداران عبدالملک و امیر خراسان و عراق بود در زمان ولید بن عبدالملک شمال آفریقا بتصرف مسلمانان درآمد و طارق که از سرداران مسلمین بود از تنگه که میان آفریقا و اسپانیاست گذشت آن معبر بنام او جبل الطارق خوانده شد . مملکت اسپانیا جزء قلمرو اسلام گردید .

دیگر از خلفای معروف بنی امیه عمر بن عبدالعزیز است که مردی پرهیزکار و قانع و عادل بود تجملات سلطنتی را که خلفا فراهم کرده بودند ترک گفت و سادگی عهد پیغمبر و خلفای راشدین را معمول داشت مردمان متملق را از درگاه راند و ناسزا گفتن بعلی بن ابی طالب را که بنی امیه مرسوم نموده بودند منع کرد .

درس سی و هشتم

عباسیان

بنی امیه با اقوامی که عرب نبودند بد رفتاری می کردند و آنان را از خود متنفر می ساختند . ایرانیان تحمل این خواری و بی اعتنائی را نکرده بر بنی امیه شوریدند .

یکی از مردان نامدار خراسان ابو مسلم نام طرفدار عبدالله سفاح شد که از اولاد عباس عم پیغمبر «ص» بود . عبدالله بحمایه ایرانیان دولت بنی امیه را منقرض کرد و آخرین خلیفه اموی را که مروان حمار

نام داشت مغلوب و مقتول نمود و خود در سال ۱۳۲ بخلافت رسید تمام ممالك اسلامی مطیع عباسیان شدند مگر مملکت اسپانیا که همچنان در دست بنی امیه ماند مدت خلافت امویان نود سال و پایتختشان دمشق بود دومین خلیفه عباسی منصور شهر بغداد را بنا نهاد و پایتخت قرار داد .

بزرگترین خلفای این سلسله هارون الرشید است که جلال و شوکت خلافت را بمنتهای کمال رسانید و از دولت روم مکرر خراج گرفت . در زمان این خلیفه برمکیان که از ایرانیان نجیب و بزرگوار و بسخاوت و حسن تدبیر مشهور بودند وزارت داشتند یکی از اسباب ترقی و شوکت هارون الرشید وزارت برمکیان بود لکن هارون از بسط قدرت این خانواده بیمناک شد و برامکه را برانداخت .

هارون در سال ۱۹۸ وفات کرد این خلیفه و سایر خلفای عباسی با آل علی «ع» کینه و دشمنی داشتند و همواره بازار آنان میپرداختند هارون امام موسی کاظم علیه السلام را در زندان شهید کرد .

مأمون پسر هارون چون مادرش ایرانی بود بیاری ایرانیان بر برادر خود امین غالب شد و بمقام خلافت رسید . ابتداء با علویان مهربانی کرد و علی بن موسی الرضا علیه السلام امام هشتم شیعیان را و یعهدی خود داد لکن پس از چندی آن حضرت را مسموم کرد .

این خلیفه علماء و حکماء را احترام می کرد در عهد او و پدرش هارون کتب علمی بسیار از یونانی و فارسی و هندی بزبان عربی ترجمه شد پس از مأمون برادرش معتصم بخلافت رسید و شهر سامره را ساخت و از بغداد بآنجا رفت و ترك هارا بخدمت خود آورد بعدها این سپاهیان ترك چنان قوت گرفتند و گستاخ شدند که خلفا را بازیچه خود قرار داده بمیل خویش آنان را حبس و عزل و نصب میکردند . کم کم ممالك اسلامی

از اطاعت خلفای بغداد خارج شده بتدریج استقلال یافتند تا بجائی که از خلیفه جز نامی نماند آخرین خلیفه عباسی مستعصم بالله است که در سال ۶۵۵ بفرمان هلاکوخان مغول کشته شد و بمرك او خلافت پانصد ساله بنی عباس با آخر رسید .

در عهد عباسیان شهر بغداد منبع علوم و فنون و مرکز تجارت گردید عمارات عالیه و مناظر دلفریب آن شهر و جلال و شوکت دربار خلفای عباسی در آن عصر بی نظیر بوده است .

درس سی و نهم

یعقوب لیث صفاری

بعد از انقراض دولت ساسانی دویست سال مملکت ایران در دست حکام عرب بود . زبان و خط فارسی تغییر کرد ایرانیان جز معدودی اسلام آوردند .

فحستین ولایتی که سر از اطاعت خلفا باز زد سیستان بود در این ولایت مردی لیث نام برویگری اشتغال داشت پسرش یعقوب از روزگار کودکی طبعی بلند و دستی گشاده و سری بی باک داشت همسالان خود را همواره مهمان می کرد و به آنها کمک و مساعدت مینمود . تا بجائی که تمام آشنایان فدائی و دلباخته او شدند یعقوب چون بسن رشد رسید باستعانت همین یاران براه زنی مشغول شد و از این راه مالی بدست آورد و همراهان را مسلح و دل گرم کرد و خود را امیر سیستان خواند (سال ۲۵۳) فارس و کرمان و خوزستان و مازندران را متصرف شد و سلسله طاهریان

راکه بر خراسان حکومت داشتند بر انداخت . لکن از لشکر خلیفه شکست یافت .

گویند خلیفه نماینده نزد یعقوب فرستاد هنگام ورود او یعقوب بیمار بود و در کنار بستر شمشیری و قطعه نانی با چند دانه پیاز نهاده . بفرستاده خلیفه گفت : « بخلیفه بگو اگر از بستر بیماری بر خاستم حواله کار من و تو باین شمشیر است اگر مغلوب شدم همین نان و پیاز که خوراك عادى من است مرا کفایت میکند هر کس خود را بسختی عادت دهد هیچکس براو مسلط نخواهد شد . »

اما مرگ فرصت نداد و یعقوب در شهر جندی شاپور نزدیک شوشتر وفات یافت .

یعقوب در ۱۲ سال سلطنت خود قسمت بزرگی از ایران را از دست عمال خلیفه آزاد کرد و بایرانیان ثابت نمود که باهمت بلند میتوان از رویگری پادشاهی رسید و دشمنان مملکت را بر انداخت .

درس چهارم

عمر ولیث

پس از یعقوب برادرش عمرو پادشاهی رسید و با خلیفه صلح کرد لکن این دوستی دوامی نیافت خلیفه اسمعیل سامانی را که امیر ماوراءالنهر بود بدفع عمرو گماشت .

در این جنگ عمرو اسیر شد او را بسپاهیان سپردند گویند زندانبان در ظرفی دسته دار غذائی برای عمروی پخت چون ظرف را از آتش

فرو گرفت و بطلب نمک شتافت سگی سردر آن کرد از گرمی غذاها را سر بیرون کشید دسته ظرف بگردش افتاد و آن حیوان فرار کرد و ظرف غذا را همچنان در گردن داشت و بهر طرف میرد . عمرو خندید مستحفظ سبب خنده پرسید عمرو گفت :

« صبح امروز خانسالار من شکایت می کرد که سیصد شتر برای بردن اسباب مطبخ کافی نیست و اکنون می بینم سگی با سانی آشپزخانه و غذای مرا حمل میکند ! »

عمرو لیث از پادشاهان هوشمند و شجاع بشمار میرود و چندین ولایت را فتح کرد و بیست و سه سال پادشاهی نمود عاقبت در محبس بغداد جان سپرد .

بعد از عمرو سلسله صفاریان تقریباً منقرض شد کسی در آن خانواده بزرگی مشهور نیست جز خلف ابن احمد که حاکم سیستان بود و بادبا و علماء احترام میکرد سلطان محمود غزنوی او را اسیر نمود و ولایت سیستان را جزء کشور خویش کرد در این تاریخ سلسله صفاری به آخر رسید .

درس چهل و یکم

اسمعیل سامان

سامانیان اولاد سامان نامی هستند که در ماوراءالنهر چوپانی می کرد . سامانیان چون صاحب همت و عزم بودند در شمال شرقی ایران سلطنتی باشوکت تشکیل دادند .

بزرگترین پادشاه این خاندان اسمعیل است که بخردمندی و دادگری

مشهور است . اسمعیل چون عمرولیث صفاری را اسیر کرد ولایت خراسان و سیستان را در قلمرو خویش آورد. با ترکان آنطرف حیحوون نیز جنگ کرد و غنیمت بسیار نصیب او شد :

درباب عدل و سیاست امیر اسمعیل گفته اند که سالی بادوازده هزار لشکر از کوچه باغهای هرات می گذشت درختان پرسیب از باغ سریرون کشیده و در دسترس عابرین بود . اسمعیل محض امتحان و نظم و تربیت سوران خود غلامی نهانی در آن حوالی بدیده بانی گماشت تا ببیند کسی از آن سیب خواهد چید یا نه همه لشکریان از آنجا گذشتند و یک سیب نچیدند چون خبر با اسمعیل رسید از انتظام لشکر خود بسیار شادمان شد و دانست که بنیان سلطنتش محکم است از جمله حوادثی که دلیل مساعدت روزگار با اسمعیل تواند بود این حکایت است که گویند در هرات خزینۀ او تهی شد و وظیفۀ لشکر را نتوانست برساند سپاهیان بگرفتن اموال مردم مشغول شدند اسمعیل لشکر را از شهر بیرون برد چون مسافتی راه پیمودند مرغی بنظر آمد که گردن بندی بمقتار گرفته می پرید سواران از پی مرغ تاختند و دیدند گردن بند را در چاهی افکند در آن چاه فرو رفتند علاوه برگردن بند چند صندوق زر و جواهر یافتند که یکی از غلامان عمرولیث در آن محل نهفته بود . اسمعیل با این گنج لشکریان را از بینوائی و فقر رهائی بخشید و نیرومند شد .

درس چهل و دوم

امیر نصر سامانی

دیگر از پادشاهان بزرگ سامانی نصر است که بسیار عادل و خوشخوی

و با کفایت بود سی سال پادشاهی کرد ولایت ری را بتصرف آورد .
این شهریار بزبان فارسی خدمت شایان کرده است در عهد او کتاب
کلیله و دمنه از عربی بفارسی ترجمه شد رودکی که اول شاعر بزرگ ماست
در زمان او میزیسته و از وی محبت بسیار دیده است .

گویند امیر نصر مدتی دراز از پایتخت دور ماند اعیان دولت و همراهان
موکب او هر چند میخواستند شاه را بمقر سلطنت باز گردانند میسر نمیشد
کسی نمیتوانست این سخن را باشاه بگوید عاقبت برودکی متوسل شدند
وی چنگ بر گرفت و در حضور امیر شعری چند که خود گفته بود
برخواند از آن جمله این دوبیت است :

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
ای بخارا شاد باش و شاد زی میرزی تو میهمان آید همی

امیر نصر از شنیدن این ابیات چنان بوجد و شوق آمد که از مجلس
برخواست و براسب نشسته راه بخارا پیش گرفت همراهان شاه باین تدبیر
از رنج سفر آسوده شدند و بولایت باز گشتند .

بعد از نصر سامانیان رفته رفته قدرت خود را از دست دادند
سلاطین آل بویه و غزنویان که در ولایات ایران قوت یافته بودند بساط
این خاندان را برچیدند و ممالک را از دستشان گرفتند امراء و زیردستان
خودشان هم بتدریج سراز اطاعت آنها باز زدند و سلطان محمود غزنوی
در سال ۳۸۹ دولت سامانی را بکلی منقرض ساخت .

سامانیان از پادشاهان خوب و بزرگوار ایران بودند در ترویج علم و
ادب بسیار می کوشیدند زبان فارسی را بار دیگر زنده کردند مدت
سلطنتشان یکصد و ده سال بود اسامی آنها در این رباعی بنظم آمده است :
نه تن بودند از آل سامان مشهور هر یک با مارات خراسان مأمور
اسمعیلی و احمدی و نصری دونوح و دود عبد الملك و دود منصور

درس چهل و سوم

سلطان محمود غزنوی

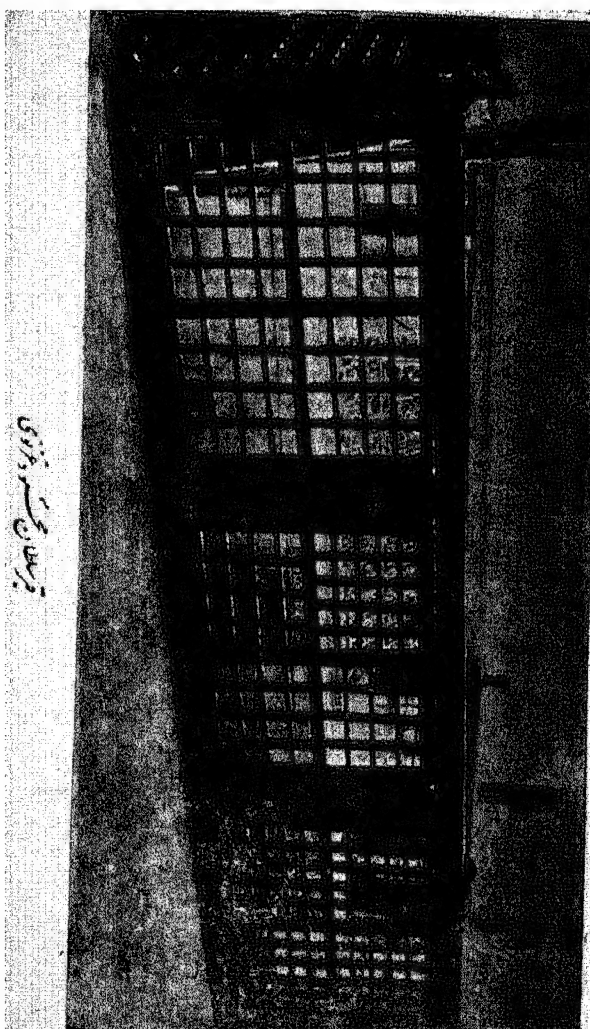
چون دولت سامانیان روی بضعف نهاد امراء بترك از اطاعت آنها سرباز زدند از جمله غلامی البتکین نام که امیر خراسان شده بود بر سامانیان عاصی گشت و شهر غزنین را در افغانستان بتصرف آورد. پس از او دامادش سبکتکین بحکومت رسید و او شخص اول سلسله غزنوی است سبکتکین مردی شجاع و باعزم بود در زمان حکمرانی خود چند بار بهندوستان لشکر کشید و قسمتی از آن مملکت متصرف شد و بر سر تاسر افغانستان دست یافت.

سبکتکین یکی از فرزندان خود اسمعیل نام را ولیعهدی داد و جهان را بدروود گفت لکن پسر دیگرش که محمود نام داشت سلطنت برادر را گردن نهاد و او را معزول و محبوس کرده خود پادشاه شد.

[درسال ۳۸۷]

در این اوقات چون دولت سامانی ضعیف شده بود ایلک خان ترك بر بخارا دست یافت و دولت سامانیان را منقرض کرد. سلطان محمود نیز بباور و النهر تاخت و امرای سرکش را مغلوب ساخت و خود جانشین سامانیان شد.

محمود از پادشاهان نامدار و جنگجو محسوب میشود دوازده مرتبه بعنوان جهاد و شکستن بت های بت پرستان بهندوستان لشکر کشید و بت شکن لقب یافت محمود از این جنگها غنایم بسیار بدست آورد.



قرصان کشتی دری

مشهور ترین فتوحات او در هندوستان تسخیر بتخانه سومنات است که مکانی محکم و عبادتگاه جمعی کثیر از اهل هند بود .

در این بتسکده بتی دیدند که پنج گز قامت آن بود سلطان گریزی بر سر آن زد و فرمود تا آن بت را بشکنند . بت پرستان گریان و نالان بپای سلطان افتادند و مبلغی خطیر تقدیم کردند که از شکستن خدای آنان درگذرد سران لشکر صواب چنان دیدند که محمود این مال فراوان را بستاند و از شکستن آن مجسمه صرف نظر کند . سلطان گفت : « من بت شکستم نه بت فروش ! » آنگاه فرمان داد که بت را قطعه قطعه کنند اتفاقاً در زیر آن مجسمه چندان جواهر و اشیاء گرانبها بدست آمد که بدرجات از مال تقدیمی هندیان بیشتر بود .

دیگر از فتوحات سلطان محمود فتح شهر ری است که در دست پادشاهان آل بویه بود .

سلطان محمود شاعران را بسیار مینواخت و صلات گرانمایه میبخشید ازین رو درگاه او مجمع اهل ذوق و ارباب شعر و ادب شد گویند وقتی در مجلس او چهارصد شاعر حضور داشت .

حکیم فردوسی طوسی که سرآمد شعرای دوران وزنده کننده تاریخ باستان ایران است در زمان این پادشاه میزیست و شهنامه را بنام او کرد لکن محمود چنانکه سزاوار او بود قدر او را نشناخت و آنشاعر بزرگ را از خویش آزرده ساخت .

سلطان محمود در سنه ۴۲۱ پسر خود محمد را ولیعهدی داد و پس از ۳۳ سال سلطنت جهان را وداع گفت .

درس چهل و چهارم

سلطان مسعود غزنوی

مسعود پسر محمود در وقت وفات پدر در پایتخت نبود چون شنید که برادرش محمد پادشاهی نشسته است بغزنین شتافت و برادر را دستگیر و محبوس کرده خود پادشاه شد .

این پادشاه نیز مانند پدرش شعرا و دانشمندان را محترم میداشت و کثرت انعامات او شعرا را بسرودن اشعار دلپذیر تشویق می کرد . تاریخ بیهقی که از کتب معتبر و گرانهای زبان فارسی است شرح وقایع زمان مسعود است .

سلطان مسعود بهندوستان و بلوچستان و کرمان لشکرکشی کرد و شجاعت و جلالت بسیار ظاهر ساخت قضا را عهد سلطنت او مصادف شد با قوت گرفتن ترکان سلجوقی که برخراسان دست یافتند . اینطایفه جنگجو با جازه سلطان محمود بایران آمدند و چندی مطیع غزنویان بودند در باب کثرت این قوم می نویسند روزی سلطان محمود یکی از رؤسای سلجوقی را پرسید اگر ما را بلشکر احتیاج افتد چند سوار بمدد ما توانید فرستاد آن مرد تیری بمحمود داد و گفت چون این تیر بایل مافرستی صدهزار سوار بمدد تو آیند سلطان گفت اگر بیشتر لازم شود گفت این تیر دیگر را بفرست پنجاه هزار سوار خواهند آمد باز محمود پرسید اگر بیش باید چه کنیم مرد سلجوقی کمان خود را باو داده و گفت چون این کمان را بفرستی هر چند لشکر که خواهی بیاید محمود



کهنه قاپوس

از کثرت این طایفه بيمناك و از اجازه که داده بود پشیمان شد
 اما خود کرده را چاره نمیدید در زمان سلطان مسعود قوت این طایفه
 به کمال رسید اغلب بلاد خراسان را بدست آوردند . ناچار مسعود شخصاً
 بجنگ آنان رفت و در مرو شکست یافته فراری شد . در راه بدست امرای
 خود گرفتار و مقتول گشت . (سال ۴۳۲)
 از این پس غزنویان ضعیف شدند و ایران را بسلاطین و اگذاشتند و
 خود در هندوستان پادشاهی کردند .
 مدت سلطنت غزنویان در ایران ۵۰ سال بود .

درس چهل و پنجم

قابوس

آل زیار سلسله سلاطینی هستند که در قرن چهارم هجری بر گرگان
 و طبرستان حکومت داشتند و بعض ولایات دیگر ایران از قبیل عراق و
 ری و اصفهان نیز دست اندازی می کردند .
 مؤسس این سلسله مردی شجاع و جنگجو بود موسوم بمرداو بیج
 پس از او چند تن از آل زیار حکمرانی کردند لکن قدرت و شوکتی
 نداشتند غالباً از سلاطین آل بویه شکست می خوردند و پادشاهان سامانی
 اطاعت می ورزیدند .

بزرگترین مرد این خاندان شمس المعالی قابوس و شمشگیر
 است که یکی از نویسندگان بزرگ زبان فارسی بشمار میرود قابوس بفارسی
 و عربی شعر میسروده و خطی نیکو می نوشته و علماء و ادباء را تشویق
 میکرده است لکن باوجود این کمالات بسیار تندخو و سختگیر بود و

زیردستان را از خود بیمناک و منزجر میساخت . چون پادشاهان آل بویه
 بخصومت او برخاستند در گرگان نتوانست بماند بخراسان گریخت پس از
 هیجده سال توقف در خراسان بگرگان بازگشت و چندی نگذشت که
 مقتول گردید قبرش در صحرای ترکمان موسوم بگنبد قابوس است .
 کیکاوس نوۀ قابوس صاحب کتاب معروف قابوسنامه است که از کتب
 مهمۀ نثر فارسی محسوب میشود .

درس چهل و هشتم

عمادالدوله دیلمی

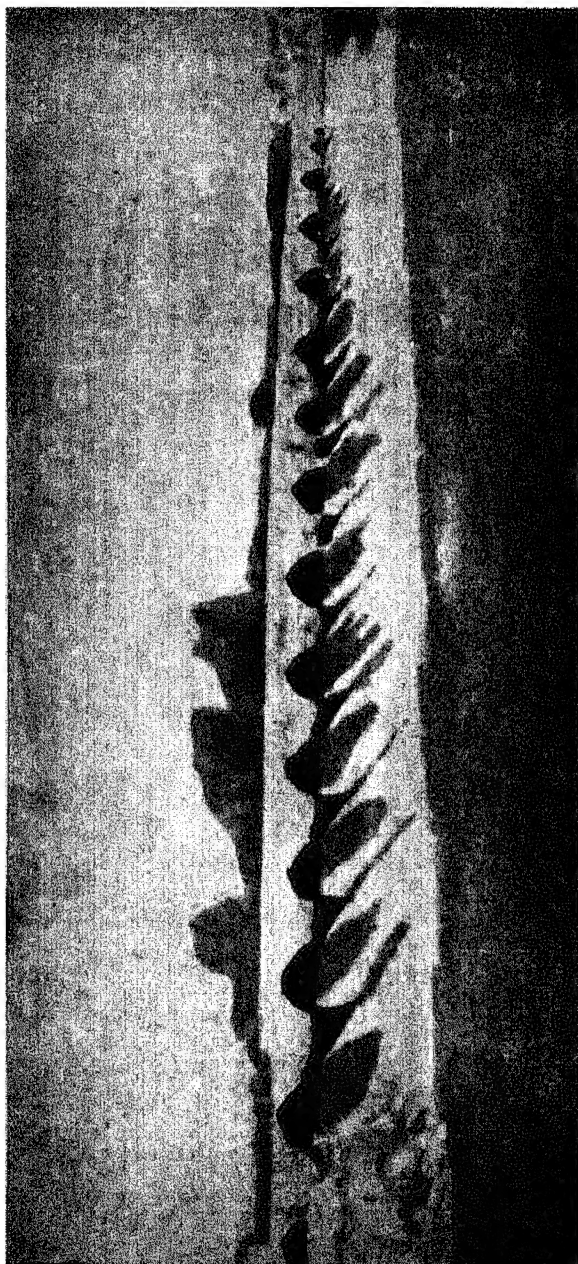
در لشکر مرداویج زیاری سه برادر بودند علی و حسن و احمد پسران
 بویۀ ماهیگیر از اهالی دیلم گیلان . این سه جوان بسبب اظهار لیاقت و
 شجاعت از طرف مرداویج بحکومت بعضی نواحی منسوب شدند و مردم
 را با خود یار کردند و مستقلاً حکمران عراق و فارس گشتند .

برادر بزرگتر که علی نام داشت عمادالدوله لقب یافت برادران
 دیگر او را بریاست پذیرفتند و مطیع فرمان وی شدند .

حسن که رکنالدوله لقب داشت در عراق حکمرانی میکرد و احمد
 که ملقب به معزالدوله بود بغداد را بتصرف آورد و بر خلیفه
 مسلط شد .

چون آل بویه شیعه بودند عزا داری ایام محرم را مرسوم کردند .
 گویند چون عمادالدوله شیراز را گرفت و یاقوت والی خلیفه رابرون
 کرد روزی خیاطی را طلبید که لباس برایش بدوزد اتفاقاً لباس های
 گرانبهای یاقوت نزد این خیاط مانده بود و هیچکس از آن اطلاع نداشت .

بندایر در خاکس



عمادالدوله محض اندازه می قتن لباس بملازمان خود فرمود چوب
 بیاورید خیاط بگمان اینکه قصد چوب زدن و تنبیه کردن او را دارد
 پهای شاه افتاد و گفت مرا ببخش تا هرچه نزد من است بخدمت آورم .
 مدت سلطنت عمادالدوله شانزده سال و فائش در سنه ۳۳۸ بود .

درس چهل و هفتم

عضدالدوله دیلمی

عمادالدوله چون پسر نداشت برادر زاده خود عضدالدوله را به
 ولیعهدی برگزید عضدالدوله شهریاری بزرگ و عادل و عاقل بود شعراء
 و فضلاء را می نواخت و مؤلفین را گرامی و معزز میداشت .

این پادشاه آباد کردن شهرها و ساختن عمارات و ابنیه بسیار
 مایل بود در بغداد و شیراز بیمارستانها ساخت و در نجف و کربلا بناهای
 باشکوه از خود بیادگار گذاشت در فارس بر رودخانه گرسدی بست که
 اکنون برجای است و بند امیر نامدارد .

در عهد این شهریار رعیت آسوده و مرفه میزیست و هر جا خرابی
 بود رو بآبادی گذاشت .

سبب پیشرفت آل بویه آن بود که بایکدیگر اتفاق کامل داشتند
 و احترام بزرگتر را نگاه میداشتند تا این یگانگی برقرار بود بنای
 سلطنتشان مستحکم و آفتاب دولتشان تابان بود اما بعد از عضدالدوله آن اتحاد
 بهم خورد و جمعیت روی به پریشانی نهاد و عاقبت دولت آل بویه بدست
 سلجوقیان منقرض شد (سال ۴۴۷)

ابن عمید و صاحب عباد که از رجال نامدار ایرانند وزارت دیلمیان
می کردند .

درس چهل و هشتم

طغرل سلجوقی

چنانکه گفته شد ترکان سلجوقی با اجازه سلطان محمود غزنوی به
خراسان آمدند و کم کم شهرهای خراسان را مسخر کردند و مسعود
غزنوی را شکست دادند و صاحب اختیار ایران شدند .

طغرل بیک رئیس سلجوقیان در سنه ۴۲۹ پادشاهی نشست و سلسله
سلانجه را که متجاوز از ۱۵۰ سال بر تمام ایران حکمرانی کردند تأسیس
نمود .

پیش از این سلسله ولایات ایران میان سلاطین سامانی و غزنوی
و آل بویه و غیره تقسیم شده بود طغرل تمام ایران را تحت یک سلطنت
در آورد و روی بغداد نهاد . شهریار فاتح سلجوقی با وجود کمال قدرت
و شوکتی که داشت پاس احترام خلیفه شرط ادب بجای آورد باسران
لشکر پیاده و بی سلاح بحضور رفت و بجا افتاد و زمین خدمت بوسه
داد . خلیفه برسم عباسیان جامعه سیاه پوشیده بر تختی زرین نشسته
و عصای منسوب به یغمبر «ص» را در دست گرفته بود . طغرل را از
زمین برداشت و در کنار خود بر تختی زر نگار جای داد پس از آن
فرمانی خواندند که طغرل بیک را پادشاه مسلمین عالم معرفی می کرد
و بعلامت سلطنت او بر هفت اقلیم هفت خلعت و هفت غلام باو بخشیدند
دوشمشیر بر کمرش بستند یعنی فرمانروائی شرق و غرب عالم تراست .

طغرل از مردان نامدار آسیاست قوم خود را از چوپانی پادشاهی
آسیای غربی رسانید و دولتی نیرومند تأسیس کرد پس از ۲۴ سال سلطنت
در سنه ۵۰۵ وفات یافت .

وزیرش عمیدالملک کندی از وزراء نامی و نویسندگان زبردست
بشمار میرود بفرمان او دیوان ها و دفتر ها را از عربی بفارسی نقل
کردند .

درس چهل و نهم

البارسلان

برادر زاده طغرل که البارسلان نام داشت پس از او پادشاهی
رسید و خواجه نظام الملک را که از مردان نامدار ایران است وزارت
خویش داد در زمان این پادشاه و وزیر مملکت سلاجقه از سمت مشرق
و مغرب وسعت یافت و کشور آبادان گشت .

از وقایع زمان البارسلان جنگ بارومیان است گویند هنگام عرض
لشکر که نام سپاهیان را برای جنگ روم می نوشتند مردی کوتاه و لاغر
در میان سپاه بود نویسنده بیچشم حقارت در او نظر کرد خواست اسم
او را ننویسد . البارسلان گفت بنویس شاید همین مرد قیصر را اسیر
کند قضا را در روز جنگ همان مرد حقیر قیصر روم را گرفته بلشکر گاه
ایران آورد البارسلان جوانمردی کرد و قیصر را زنده داد بملک خود
باز گردانید .

البارسلان پس از جنگ بارومیان بماورالنهر لشکر کشید . در

گنار رود حیحوون یوسف نامی را که مستحفظ قلعه بود پیش خواند و از او احوال می پرسید . یوسف جوابهای درشت داد شاه برآشت و فرمود تا او را سیاست کنند آنمرد کارد برکشید و بطرف سلطان دوید . لشکریان خواستند وی را باز دارند الب ارسلان که بتیر اندازی خود اطمینان داشت میل کرد خود او را بکشد بانك برزد که بگذارد بیاید . پس سه تیر پایی بیوسف انداخت تیرها بخطا رفت یوسف رسید و الب ارسلان را درعین جوانی و قدرت و کامرانی بضرب کارداز پای درآورد (سال ۴۶۵)

درس پنجاهم

ملکشاه

جلال الدین ملکشاه پسر الب ارسلان چون پادشاهی رسید باعم خود قاورد که مدعی سلطنت بود مصاف داد و او را دستگیر و هلاک کرد .

مدت بیست سال که ملکشاه بر تخت شاهی و خواجه نظام الملک برمسند وزارت جای داشتند بهار دولت سلجوقیان بود هم قلمرو آنان وسعت یافت و هم مردم آسوده و مرفه بودند از حسن تدبیر این وزیر بزرگ ایران چنان امن شد که در سرتاسر مملکت کسی یارای راهزنی نداشت . گویند ملاحان رود حیحوون از خواجه نظام الملک مزد خواستند او حواله بانطاکیه شام نوشت ملاحان شکایت بملکشاه بردند که ما این مسافت را چگونه طی کنیم و خود را بشام رسانیم . سلطان از خواجه

سبب پرسید گفت قصدم این است پس ازما بدانند که وسعت مملکت بچه اندازه وحکم پادشاه از کجا تا کجا روان بوده است .

ملکشاه کمتر درجائی قرار می گرفت همواره در مملکت گردش می کرد و در راه ها پل و کاروانسرا و آب انبار می ساخت ورعیت را از عدل خود شاد کام میداشت امیر معزی ملك الشعرای او گوید :

عادت او روز و شب گرد جهان گردیدن است

آفتاب است او که از گشتن نیاساید همی
دولت سلجوقی از لیاقت سلطان و تدبیر وزیر بجائی رسید که در تاریخ ایران کمتر نظیر دارد . لکن ملکشاه در آخر کار نظام الملك را معزول کرد و آن مرد بزرگوار گفت گمان مدار که بی من سلطنت تو پایدار بماند تاج شاهی تو دستار وزارت من بهم بسته است اگر این بيفتد آن نیز خواهد افتاد . چندی نگذشت که خواجه بدست یکی از اسمعیلیان کشته شد و چنانکه گفته بود ملکشاه نیز پس از ماهی جهان را وداع گفت (سال ۴۸۵)

این پادشاه در ترویج علوم و فنون سعی بلیغ داشت بفرمان او حکیم عمر خیام نیشابوری که از شعراء و حکمای بزرگ ایرانست قصص تقویم را رفع و تاریخی بنام او وضع کرد که تاریخ جلالی گویند .



درس پنجاه و یکم

سلطان سنجر

پس از وفات ملکشاه بین فرزندان او تفاق افتاد مدت سیزده سال پسران ملکشاه پی در پی بسلطنت نشستند آخرین آنها که سنجر نام داشت مخالفین را باطاعت خویش درآورد و باستقلال پادشاهی کرد در این دوره هرج و مرج بعضی ایالات دولت سلجوقی مستقل شدند در کرمان و آذربایجان و عراق حکام مدعی سلطنت گشتند از جمله سلجوقیان آسیای صغیر دولتی تشکیل دادند که تظاهر عثمانیان دوام داشت سلطان سنجر اگرچه عظمت دولت سلجوقی را بپایه عهد ملکشاه نتوانست برساند لکن در مدت چهل سال حکمرانی خود بامخالفان داخل و خارج ۱۹ جنگ نمود و شکوه و عظمت دولت سلجوقی را تاحدی تجدید کرد .

بهرام شاه غزنوی هر سال خراجی بسلجوقیان میداد چون تعلل کرد سنجر او را مغلوب و مطیع ساخت .

این پادشاه توجه کامل بتربیت و نوازش فضلاء و شعراء داشت دربارش از حیث اجتماع شعراء نظیر درگاه سلطان محمود غزنوی بود سنجر در سال ۵۳۰ هـ از قراخانیان که قومی ترک بودند شکست یافت و در آخر عمر بدست ترکان غزنو گرفتار شد قوم وحشی غزنو در خراسان خرابی ها کردند و فتنه ها انگیزختند گویند روزها سنجر را بر تخت می نشاندند و باسم او فرمان می دادند و شب او را در قفسی آهنین حبس می کردند بعد از سه سال اسیری سنجر موفق بفرار شد و سال

بعد در ۷۲ سالگی وفات کرد .

بعد از این سلطان دولت سلجوقی بسیار ضعیف شد چند تن که خود را پادشاه خواندند از سلطنت جز نامی نداشتند امراء و اتابکان مملکت را تجزیه کردند و عاقبت آخرین پادشاه سلجوقی طغرل سوم در جنگ کشته شد و چراغ خاندان سلجوقی خاموش گردید (سال ۵۹۰)

درس پنجاه و دوم

حسن صباح

اسمعیلیه جماعتی هستند که بعد از امام جعفر صادق علیه السلام پسر او اسمعیل را امام می دانند . در زمان ملکشاه سلجوقی مردی جاه طلب و زیرک و کار دان بنام حسن صباح مؤسس این مذهب در ایران شد پیروان او را فدائیان یا ملاحده می نامند . در معابر سخت و کوه های بلند قلاغی ساختند و خود پنهان و آشکار با آزار مردم پرداختند و در سراسر مملکت فتنه برانگیختند . از بزرگان و صاحبان قدرت هر کس با این طایفه مخالفت می ورزید چیزی نمی گذشت که کشته می شد . بسیاری از علماء و بزرگان را کشتند و بیم خود را در دلها جای دادند حتی بعضی از پادشاهان سلجوقی را نیز زخم زدند و تهدید کردند که دیگر مانع پیشرفت مقاصد آنها نباشند . از جمله بزرگانی که بتیغ این طایفه هلاک شد خواجه نظام الملک وزیر بود . چون سلجوقیان و خوارزمشاهیان از عهدۀ دفع این قوم بر نیامدند کار آن گروه قوت گرفت بعد از حسن صباح هفت تن از اتباع او ریاست یافتند هلاکوخان مغول اسمعیلیه را از میان برداشت و شر آنها را دفع کرد .

در احوال حسن صباح گویند چون بالموت قزوین که قلعه محکم
بر فراز کوهی بلند بود رفت بجای آن قلعه گفت من در اینجا مالک
ملکی نیستم بقدر یک پوست گاو زمین بمن بفروش که بر آن نماز و
عبادت کنم حاکم آن مقدر زمین را از قلعه باو فروخت . حسن صباح
پوست گاوی را به تسمه های باریک برید و بدور قلعه کشید و گفت تمام این
قلعه ملک من است پس حاکم را از آن جایرون کرد و خود در آن محل
محکم آسوده ماند .

می نویسند که سلطان سنجر لشکر بدفع این طایفه کشید شبی در
سراپرده خفته بود چون صبح چشم باز کرد در کنار بستر خنجر
بر زمین فرو رفته و کاغذی بردسته آن آویخته دید بتعجب و شتاب تمام
آن مکتوب را برداشت و نظر کرد نوشته بود : ای سنجر پرهیز از
دستی که این خنجر را بر زمین سخت فرو برده است که در سینه نرم تو
بهتر میتواندست فرو برد لکن ما جانب تورا رعایت کردیم .
سنجر هراسان شد و خیال حمله با سمعیلیه را از سر بیرون کرد و آنها را
بکار خود گذاشت .

درس پنجاه و سوم

خوارزمشاهیان

غلامی از غلامان ملکشاه سلجوقی انوشته کین نام بحکومت خوارزم
رسید . در زمانی که دولت سلاجقه رو بضعف نهاد اولاد انوشته کین دم
از استقلال زدند . یکی از خوارزمشاهیان که علاء الدین تکش نام داشت با
اتابک آذربایجان همدست شد و با طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی

جنگ کردند . در این جنگ ابتداء طغرل فاتح شد و از غروری که داشت دشمن را حقیر و بیچاره شمرده و شراب خوردن مشغول شد . دشمنان خبر یافتند و دوباره جنگ آمدند . پادشاه سلجوقی در حال مستی بر اسب نشست و در میدان شعری چند از شاهنامه بر خواند و گرز را بدر دش در آورد . اما شراب کار خود را کرد گرز از دست او رها شد و پای اسبش خورد اسب غلطید و سوار بر زمین افتاد دشمنان در رسیدند و او را کشتند و بمرك او دولت سلجوقی مقروض گردید .

دیگر از خوارزمشاهیان سلطان محمد است که بیشتر ولایات ایران و افغانستان و قسمتی از هندوستان را بتصرف آورد لکن عهد او مصادف شد با هجوم قوم خونخوار و لشکر قهار مغول که از طرف چین بترکستان و ایران حمله آوردند سلطان محمد فرار کرد و خود را در یکی از جزایر دریای خزر پنهان ساخت و آنجا در سنه ۶۱۷ وفات کرد .

پسر سلطان جلال الدین که از مردان دلیر بود بالشکر کم بر سپاه چنگیز خان چندین بار حمله برد و غلبه کرد اما لشکر مغول عاقبت او را شکست داد و این جوان دلاور مجبور شد از شهری بشهری بگریزد تا اینکه در کردستان ناپدید شد و کسی ندانست که انجام کار او چگونه بود .

درس پنجاه و چهارم

اتابکان

پادشاهان سلجوقی را رسم چنین بود که امیری از امراء را بتربیت اولاد خود گماشته وی را اتابك یعنی پدر بزرگ می نامیدند و بحکومت ولایتی نصب می کردند در وقت ضعف دولت سلجوقی اتابکان مستقل شدند

وهریک برولایتی پادشاهی یافتند مهمترین آنان اتابکان آذربایجان و اتابکان فارس بوده اند .

۱ - اتابکان آذربایجان

مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان غلامی است ایلدگز نام بعداز او دویسرش محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان بفرمانروائی رسیدند دوره حکمرانی آنها قریب ۷۶ سال بود بشعراء و فضلا مهربانی می کردند ظهیر قاریایی و نظامی و خاقانی از شعرای بزرگ ایران معاصر ایشان بوده اند .

در احوال ایلدگز می نویسند که شخصی برده فروشی می کرد غلامی حقیر و زشت و ضعیف داشت ایلدگز نام که کسی او را نمی خرید قضا را تاجری نزد او آمد و چهل غلام از او خرید فروشنده ایلدگز را هم بتاجر بخشید . مرد بازرگان غلامان را بوزیر سلطان مسعود سلجوقی عرضه کرد وزیر همه غلامان را خرید و ایلدگز را رد نمود . ایلدگز بگریه افتاد و گفت ای وزیر این غلامانرا همه بمیل خاطر خریدی مرا هم برای خاطر خدا بخر گفتار او در وزیر مؤثر افتاد و او را خریداری کرد چون این سخن بسطان مسعود گفتند امر داد تا ایلدگز را تربیت کردند و سواری و تیر اندازی آموختند . کم کم چالاکی و لیاقت و هوش فطرے او بروز کرد و از امراء پادشاه شد و عاقبت کارش بمحکمرانی آذربایجان کشید .

۲ - اتابکان فارس

این سلسله که صد و بیست سال در فارس سلطنت کرده اند چون جدشان سلغر نام داشته بسلغریان معروفند اتابکان سلغری مملکت فارس

را از هجوم قوم وحشی مغول حفظ کردند هدیه و تحفه بسیار بامرای
مغول فرستادند و خراج بعهده گرفتند و باین تدبیر ولایت فارس از قتل
و غارت رهایی یافت .

اتابکان فارس بارعایا بعدل و انصاف رفتاری کردند و بناهای عالی
در فارس ساختند .

معروفترین آنها اتابک سعدبن زندگی و پسرش ابوبکر است که شیخ
سعدی کتاب بوستان را بنام او تألیف کرده است .

درس پنجاه و پنجم

چنگیز خان

چنگیز یکی از رؤسای طوایف وحشی و صحرا گرد مغول
بود چون لیاقت و کاردانی داشت قبایل و عشایر مغولستان را بعضی به
زور و جمعی برضا مطیع کرده چین و ترکستان را مسخر نمود آنگاه
بمملکت ایران روی آور شد چون در این وقت گروهی از تجار مغول
را در خوارزم کشته و متاع آنان را تصرف کرده بودند چنگیز این
واقعه را بهانه قرار داد و بالشکری جرار بخوارزم روی آورد سلطان
محمد را مغلوب و شهرهای آباد و پر جمعیت را با خاک یکسان کرد و مردم
را از دم تیغ گذرانید . یکی از پسران چنگیز خان شهرهای خراسان
را ویران ساخت در نیشابور حکم داد که آب بعمارات بستند و جمیع اهل
شهر را کشتند حتی سگ و گربه را نیز زنده نگذاشتند .

لشکر مغول سراسر خاک ایران را بتصرف آوردند هر جا را

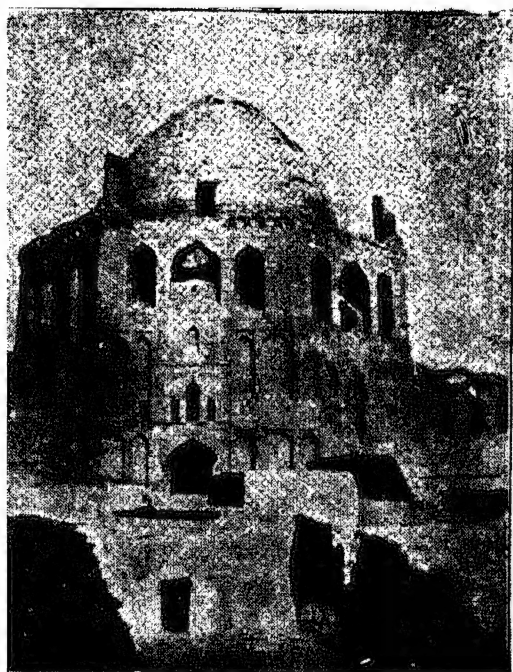
آباد دیدند ویران کردند و هر کس را در مقابل یافتند بـخاک هـلاک
افکندند .

گویند چنگیزخان یکی از علماء گفت کاری را که من کرده‌ام
تاقیامت باز خواهند گفت . آنمرد دانشمند در جواب گفت صحیح است
اما تو کسی را باقی نمی‌گذاری که خبر جهانگیری و قتل عام ترا به
آیندگان برساند .

حمله مغول سخت ترین آفتی است که بر کشور ایران وارد شده
جز قسمت جنوب که بتدبیر اتابکان فارس از این آتش جهانسوز محفوظ
ماند باقی ولایات ایران باخاک یکسان شد و از آن تاریخ ادبیات و علوم
و بدایع و آثار تمدن ایران رو بزوال نهاد .

گویند شخصی خراسانی از یک نفر بخارائی پرسید لشکر مغول در
ولایت شما چه کردند جواب داد :

« آمدند و کشتند و سوختند و رفتند » لشکریان مغول شفقت و
رحم و خستگی و ملال از جنگ را نمیدانستند از کشتن باک نداشتند و
روز و شب اگر در جنگ و تاختن بودند خسته نمی‌شدند . چنگیزخان
هیچگاه نمی‌گذاشت لشکریانش بتن پروری و راحت جوئی عادت کنند
اگر جنگی پیش نمی‌آمد فرمان شکار می‌داد . سواران در اطراف
دشت حلقه می‌زدند و کم کم دایره را تنگ می‌کردند هر شکاری که
در این میان بود از ترس بمرکز دایره می‌آمد آنگاه چنگیز و سران
سپاه بکشتن و گرفتن شکار میپرداختند و از خون آن جانوران بیگناه روی
زمین را لعل فام می‌کردند .



کتابخانه سلطانیہ

درس پنجاه و ششم

هلاکوخان و اولاد او

چنگیز مملکت پهناور خود را که عبارت بود از اکثر ممالک آسیا و قسمتی از اروپا میان پسرانش قسمت کرد یکی از آنها که اکتای قآن نام داشت و بسخاوت معروف است بر دیگر برادران ریاست یافت .

هلاکو خان نوۀ چنگیز خان مأمور شد که بار دیگر بایران لشکر کشیده هر جا را که باقی است مسخر کند هلاکو خان در سال ۶۵۳ بایران آمد بعد از قلع و قمع اسمعیلیه و خراب کردن حصار های آنان بجانب بغداد رهسپار شد در این وقت آخرین خلیفه عباسیان المستعصم بالله بانهایت ضعف و عدم کفایت در بغداد میزیست گویند خواجه نصیرالدین طوسی که از حکمای بزرگ ایران بود و مذهب شیعه داشت هلاکو خان را بتسخیر بغداد وادار کرد لشکر مغول در ۶۵۶ دار الخلافه بغداد را گرفت .

گویند خلیفه را در نمد پیچیدند و چندان مالش دادند که جهان را وداع گفت و دورۀ خلافت عباسیان که بیش از پانصد سال دوام یافته بود با آخر رسید ، خواجه نصیر طوسی بامر هلاکو خان در مراغه رصد خانه بنا کرد که هنوز آثارش باقی است .

اولاد هلاکو خان چندان کار مهمی نکردند بعضی از آنها بدین اسلام درآمدند معروفترین آنها غازان خان نوۀ هلاکو است که سخی و کریم بود

و مردم را بزراعت و آباد کردن خرابه ها تشویق می کرد .

پس از وی برادرش الجایتو معروف بسطان خدا بنده در سال ۷۰۳
بسطنت رسید این پادشاه مذهب شیعه داشت و با مردم بعدل و انصاف
رفتار می کرد شهرسلطانیه را بنا نهاد و مقبره او بنام گنبد سلطان خدا بنده
در آن شهر برپاست .

آخرین پادشاه معتبر مغول ابو سعید بهادر خان است ۱۹۵ سال
پادشاهی کرد و در سال ۷۲۶ وفات یافت بعد از او امراء مغول در ولایات
ایران حکومت کردند و همواره بایکدیگر در جنگ بودند مهمترین سلسله
سلطانی که بعد از مغول در ولایات ایران فرمانروائی کردند جلایریه و
چوپانیان و آل مظفر بودند .

درس پنجاه و هفتم

امیر تیمور گورکان

در کشور ایران هنوز خرابی های فتنه مغول مرمت نیافته و مردمان
روی آسایش ندیده بودند که قهار جهانسوز دیگری پیدا شد و باز فتنه
چنگیز خانی را تجدید کرد و بار دیگر خاک ایران را از خون مردم
یگانه رنگین ساخت !

تیمور گورکان فرزند یکی از امراء قبایل ترکستان بود در ایام
کودکی چنان بتحمل سختی و گرسنگی عادت کرده و بسواری و بیابان
نوردی و جنگ و غارت خو گرفته بود که از هیچ حادثه روی بر نمی گردانید
و هیچ واقعه عزم او را سست نمیکرد .



امیر تیمور

در جوانی با چند سوار بخدمت رؤساء و امرای ترکستان و افغانستان رفت و چند سال بسرگردانی روزگار می گذرانید در جنگی پایش مجروح گردید و از این رو تیمور لذك خوانده شد .

چون مردی شجاع و صاحب عزم بود از هر طرف سواران بخدمتش روزی آوردند و لشکری بر او گرد آمد ترکستان را در (۷۷۱) بدست آورد و خود را پادشاه خواند و آنگاه بتسخیر ممالك مجاور پرداخت حملات امیر تیمور را یورش می گویند در مدت ۱۵ سال چندین بار ایران یورش برد و تمام بلاد ایران و عراق عرب و آسیای صغیر را بتصرف آورد در خاک روسیه تامسکو پیش رفت و در هندوستان تادهلی لشکرراند سلطان عثمانی ایلدرم بایزید را دستگیر و در قفس آهنین حبس کرد از آسیا جز مملکت چین جائی نماند که بدست او مفتوح نشد . مرك مهات نداد که چین را هم ضمیمه ممالك خویش کند در سال ۸۰۷ جهان را وداع گفت پایتختش سمرقند بود .

تیمور دلاوری بی باک و خستگی ناپذیر و خونخوار بود عمر او از ۲۱ تا هفتاد و یک سالگی همه در جنگ و جدال گذشت .

امیر تیمور می گوید روزی از دشمنان گریختم و بخرابه پناه بردم و چند ساعت تنها در آن ویرانه ماندم در فکر پریشانی و بدبختی و عاقبت کار خود بودم ناگاه چشم بموری افتاد که دانه بزرگتر از خود بدهان گرفته از دیوار بالا می رود و چون به نیمه راه میرسد دانه بزمین می افتد بار دیگر مور بطلب دانه آمده آنرا از همان راه بالا میرد شصت و هفت بار شمردم که دانه فرو افتاد و مور از کوشش باز نایستاد تا عاقبت دانه را ببالای دیوار رسانید و بمقصود نایل شد از دیدن این جهد و صبر قوتی در من پیدا شد با خود گفتم باید از مور پند گرفت و با هر سختی

و مشقتی صبر کرد و تا کار پایان نرسد نباید دست برداشت .

درس پنجاه و هشتم

اولاد امیر تیمور

میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور برخلاف پدر پادشاهی صلح طلب و بردبار بود پدر جهانگیری کرد و او جهانداری در ۳۴ سال روزگار سلطنت خود جز باخویشانش که مدعی تاج و تخت بودند زود خوردی نکرد در عهد او خرابی یورش های تیموری روی آبادی نهاد بایتختش هرات بود که عمارات زیبا در آن ساخت و آنجا را مرکز علماء و شعرای زمان کرد . گوهرشاد آغازن میرزا شاهرخ بانی مسجد گوهرشاد است که هنوز در مشهد بنام او باقی است .

الغ بیک پسر میرزا شاهرخ پادشاهی دانشمند بود بامر او غیاث - الدین جمشید کاشانی و چند تن از منجمان در سمرقند زیجی بستند که بزج الغ بیک مشهور است . از میان سلاطین گورکانیه که پس از الغ بیک بسلطنت رسیدند سلطان حسین بایقرا معروف است . این پادشاه سی و هشت سال مملکت داری کرد خود و وزیر دانشمندش امیر علیشیر در ترویج علوم و فنون و احترام شعراء و علماء جدی ببلغ کردند و نقاشان و صنعتگران را تشویق نمودند در آخر کار دولت گورکانیان ضعیف شد دو دشمن بزرگ آنان طایفه قره قوینلو و آق قوینلو بودند .

طایفه قره قوینلو چون شکل گوسفند سیاهی بر بیرق خود نقش کرده بودند باین نام خوانده می شدند رئیس آنان قرا یوسف از امیر تیمور شکست خورد ولی پس از وفات تیمور بر قسمتی از ولایات ایران



شاه

تسلط یافت طایفه آق‌قویونلو شکل گرفتند سفیدی بر بیرق خود رسم کرده بودند رئیسشان اوزن‌حسن نامداشت در سال ۸۷۴ سلطنت ترک‌کانان قره‌قویونلو را برانداخت و پادشاه بعضی ولایات ایران شد. این سلسله هم بدست شاه اسمعیل صفوی منقرض گشت (۹۰۸ هجری).

درس پنجاه و نهم

شاه اسمعیل صفوی

صفویه اولادعارفی بودند موسوم بشیخ‌صفی‌الدین اردبیلی کم‌کم اولاد شیخ‌صفی مریدان بسیار پیدا کردند و سلسله آق‌قویونلو را منقرض نموده دولت صفویه را تشکیل دادند نخستین شخصی که از این خاندان پادشاهی رسید اسمعیل است که در چهارده سالگی جلوس کرد (سنه ۹۰۶) شاه اسمعیل مذهب شیعه را رسمیت داد. چون سپاهیان کلاهی سرخ بر سر داشتند آنان را قزل‌باش می‌گفتند.

دولت صفویه بزرگترین دولتی است که بعد از ساسانیان در ایران تشکیل یافت پادشاهان این سلسله بشمشیر و تدبیر مملکت پر آشوب ایران را قرین امن و امان ساختند مردم را بتجارت و زراعت و کسب علوم و فنون تشویق نمودند و حدود کشور ایران را از دجله بحیون و از جبال قفقاز بدریای عمان رسانیدند شغل مهم این سلاطین جنگ با دودشمن بزرگ بود: عثمانیان از طرف مغرب و طایفه ازبک از جانب مشرق.

در زمان شاه اسمعیل شخصی از اعقاب چنگیز خان موسوم به شاهی بیگ یا شیبک خان رئیس طایفه ازبک بخراسان حمله می‌آورد و مدعی سلطنت ایران بود. شاه اسماعیل بجنگ او رفته او را گرفتار نموده بهلاک رسانید.

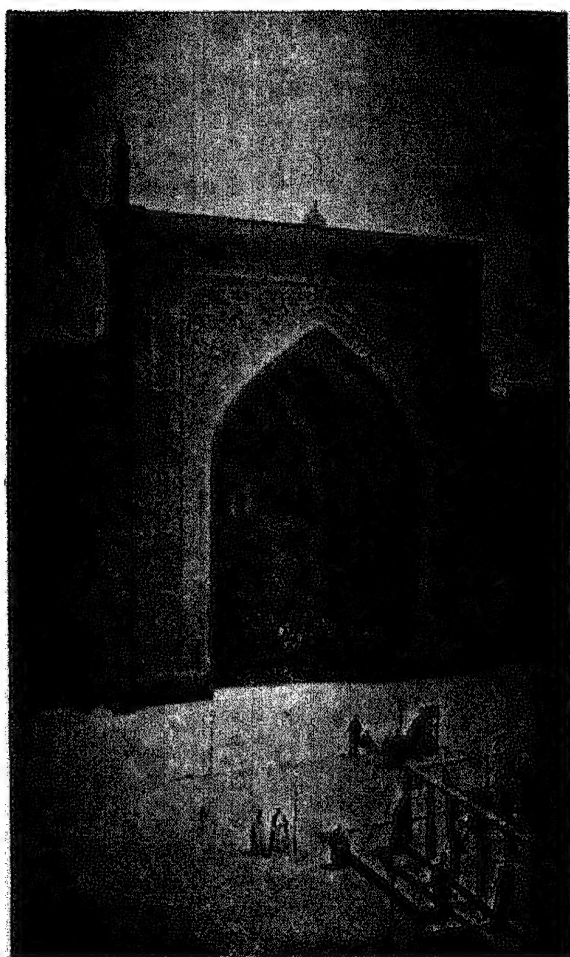
دشمن دیگر شاه اسمعیل عثمانیها بودند. عثمانیها در آسیای صغیر قوت گرفته و شهر قسطنطنیه را مسخر کرده دولتی بزرگ تشکیل داده بودند چون مذهب سنت داشتند با ایرانیان که شیعی مذهب بودند خصومت می کردند.

در دشت چالدران نزدیک خوی آذربایجان میان لشکر عثمانی و ایران جنگ افتاد شاه اسمعیل شجاعت و جلالت بزرگی ظاهر ساخت بشمیر برهنه بسپاه عثمانی حمله برد وصف آنها را از هم دریده خود را بتوپخانه رسانید و زنجیر توب را بشمیر پاره کرد و چند توپچی را گردن زد اما چون عثمانیها باتوپ و تفنگ جنگ می کردند و سپاه ایران هنوز اسلحه آتشین نداشت شاه اسماعیل شکست خورد و سلطان سلیم خان عثمانی وارد تبریز شد لکن چند روز بعد بمملکت خود برگشت و باز شاه اسمعیل آذربایجان را بتصرف آورد وفات این پادشاه در سال ۹۳۰ اتفاق افتاد.

درس شصتم

شاه طهماسب

چون شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل هنگام جلوس بیش از یازده سال نداشت امراء واعیان تاجندی کارهای مملکت را در دست گرفتند و بایکدیگر بمجادله پرداختند و از بکان در خراسان دست بتاراج نهادند شاه طهماسب پس از رسیدن مجد رشد نخستین کاری که کرد مطیع ساختن امراء و استقرار نظم داخلی مملکت بود آنگاه بدفع دشمنان خارج همت گماشت.



مسجد کوهرشاه در مشهد

این پادشاه نیز مانند پدر در شرق و غرب گرفتار ازبکان و عثمانیان بود .

طایفه ازبك هر سال بخراسان دست اندازی می کردند و باغنیمت بسیار بازمی گشتند . شاه طهماسب عزم کرد بکلی دست آنان را کوتاه کند پس لشکر بخراسان برد و عیدالله خان رئیس ازبکان را شکستی سخت داد اما بازهم ازبك ها مکرر بخراسان آمدند و مغلوب شدند .

سلیمان خان قانونی سلطان عثمانی لشکری گران بایران آورد و تا سلطانیه پیش آمد ولی قبل از آنکه با شاه طهماسب روبرو شود از فرط سرما مجبور بازگشت شد .

شاه طهماسب برادری داشت القاص میرزا نام رنجیده بخاك عثمانی پناه برد سلطان ترك گمان کرد بدست این شاهزاده می تواند بر ایران غلبه کند پس باسپاهی آراسته بآذربایجان روی آورد اما بازکاری ازپیش نبرد و مراجعت کرد القاص میرزا هم گرفتار و کشته شد .

آخر ایران و عثمانی صلح کردند و شاه طهماسب ازطرف دودشمن شرقی و غربی آسوده گشت و هم خود را مصروف آبادی شهر ها و ترویج صنایع کرد تا اینکه پس از پنجاه و چهار سال فرمانروائی در سنه ۹۸۴ از دنیا رفت .

شاه طهماسب از پادشاهان بزرگوار صفوی است که وطن ما را از هجوم بیگانگان محفوظ داشته است پایتخت شاه طهماسب شهر قزوین بود .



درس شخصیت و یگم

شاه عباس کبیر

(۱)

بعد از شاه طهماسب پسرش اسمعیل پادشاهی رسید یکسال و نیم مملکت کرد و بکاری جز برانداختن شاهزادگان و بزرگان و عیش و طرب پرداخت پس از فوت او برادرش سلطان محمد تاج بر سر نهاد او نیز لیاقتی نداشت در عهد او ایران دوچار اغتشاش و هرج و مرج شد .
مرشد قلیخان که از جمله امراء بود در خراسان عباس میرزا پسر خرد سال سلطان محمد را پادشاهی اختیار کرد و قزوین را که پایتخت بود بتصرف آورد .

شاه عباس چون میدانست که مرشد قلیخان عاقبت او را از میان برخواهد داشت پیشدستی کرد و آن امیر جلاطلب را از بین برداشته خود مستقلاً بکار مملکت پرداخت (سال ۹۹۶)

شاه عباس بزرگترین پادشاه دوره اسلامی مملکت ماست در جهانگیری و جهانداری نظیر دارای اکبر و انوشیروان عادل است کشور ایران را که بسبب بی کفایتی اسمعیل و سلطان محمد متقلب شده بود آرام کرد لشکر را نظام جدید داد شهرها را آباد ساخت . شاه عباس نیز مانند اجداد خود از طرف خراسان گرفتار ازبکان و از جانب آذربایجان دوچار حمله عثمانیان بود .

در سال ۱۰۰۶ شکستی فاحش بر ازبکان وارد کرد و دست آنطایفه غارتگر را از خاک خراسان کوتاه ساخت .



شاه غسان خان

در این اوقات چند نفر تاجر و سیاح انگلیسی بحضور شاه عباس رسیدند و برادر موسوم بشرلی بر آنها ریاست داشتند چون از امر نظام مطلع بودند شاه عباس آنان را بخدمت لشکر خود پذیرفت و در اندک مدتی قشون ایران صاحب توپخانه شد .

هنگامی که شاه عباس در خراسان سرگرم جنگ ازبکان بود عثمانیا نواحی غربی ایران را بتصرف آوردند شاه عباس در حوالی دریای چارومیه لشکر ترك را درهم شکست گویند در این جنگ بیست هزار نفر از لشکر عثمانی کشته شد . سپاه ایران بغداد و موصل و دیار دیگر را تسخیر کرد . عثمانی ها تا چند سال مکرر بجنگ آمدند و شکست یافتند تا عاقبت کار بمصالحه کشید و دوره جنگهای ایران و عثمانی بنفع مملکت ما انجام یافت .

در جنگی که شکست بر عثمانیان افتاد کردی را اسیر کردند و دست بسته به پیشگاه شاه عباس آوردند شاه اشارت بکشتن او کرد مرد اسیر از بیم جان بند را بریده با خنجر کشیده بشاه روی آورد حاضران بیاری پادشاه پیش دویدند و از ازدحام آنان شمعهای مجلس یکباره خاموش شد . در آن تاریکی کسی را یارای آن نبود که دستی بر آرد مبادا بشاه آسیبی برسد . پس از چند دقیقه سکوت و اضطراب آواز شاه شنیده شد که گفت « گرفتم » چراغ آوردند و دیدند اسیر در پنجه آهنین پادشاه گرفتار و پیچان است این واقعه نشان میدهد که شاه عباس چه رشادت و قوت قلب و زور سر پنجه داشته است .

درس شصت و دوم

شاه عباس کبیر

(۲)

پرتغالی ها صد سال بود که از راه دریا بخلیج فارس آمده جزایر هرمز و قشم و غیره را مرکز تجارت قرار داده بودند . شاه عباس کبیر راضی نمیشد که بیگانگان در خاک ایران قدرتی داشته باشند پس لشکر بساحل خلیج فارس فرستاده و پرتغالی ها را مغلوب و امیر البحرشان را اسیر کرد .

شاه عباس مذهب شیعه را در ایران قوت تمام داد و یک سفر پیاده از اصفهان بزیارت مشهد حضرت رضا علیه السلام رفت شاه عباس نسبت بعیسویان مهربانی و معاضدت می کرد جمعی کثیر از مسیحیان ارمنستان را بایران آورد و در اصفهان و مازندران و غیره مسکن داد که بتجارت مشغول باشند .

این پادشاه بزرگ میل بسیار بآبادی و ساختن ابنیه عالیه داشت اصفهان را پایتخت خود قرار داد و چنان در تزئین آن شهر و ساختن عمارات و مساجد باشکوه اهتمام نمود که هنوز هم شهر اصفهان بنام او افتخار می کند و بزرگی او گواهی میدهد در اکثر بلاد و منازل راه های ایران کاروانسرا و آب انبار و پل ساخت چنانکه امروز هر جا بنائی قدیم است مردم آنرا شاه عباسی میخوانند این شهریار عظیم الشان چند مرتبه بممالک اروپا سفیر فرستاده و ایلچی های فرنک را احترام بسیار نموده است هر کس را از مسلمانان یا مسیحیان صاحب هنر و مایل

بتجارت و صنعت میدید درنوازش او مبالغه می کرد و باین تدبیر صنایع و امور اقتصادی مملکت را بدرجۀ رسانید که هیچوقت نرسیده بود .

شاه عباس برای نزدیکی بخراسان وجلوگیری ازاوبك و تركمان غالباً بمازندران میرفت شهر اشرف و بندر فرح آبادرا پایتخت دوم خود ساخته بود . برای آسان کردن عبور و مرور لشکریان و مسافریں درمازندران راهی وسیع ساخت که هنوزهم آثارش نمایان است .

شاه عباس بعد از ۴۲ سال سلطنت درسنه ۱۰۳۸ درگذشت و ایران را آباد و نیرومند بجای گذاشت .

درس شصت و سوم

جانشینان شاه عباس

شاه عباس بزرگ چنان انتظامی درکارها داده و بنیان مملکت را بطوری استوار کرده بود که تا صد سال دولت صفوی بهمان اقتدار و عظمت سابق باقی ماند و جانشینان شاه عباس با عدم کفایتی که داشتند ایام سلطنت خودرا بآسایش و فراغت کامل پایان رسانیدند ملت ایران هم از نعمت امن و امان بهره مند شد لکن این آرامش و سکون مردم را سست و تبیل کرد و خوی جنگجویی ایرانیان را از میان برد .

در سال ۱۰۳۸ نوۀ شاه عباس بنام شاه صفی بر تخت نشست مردم وزن خاندان سلطنتی و غالب امراء واعیان را شربت هلاک چشاند در عهد این پادشاه لشکر ایران طایفه اوبك را در خراسان شکست داد ولی از طرف دیگر سلطان مرادخان چهارم پادشاه عثمانی بغداد را گرفته بممالك عثمانی ملحق ساخت درمقابل ایرانیان هم اروان را مسخر و پس

از آن با عثمانیان صلح کردند .

بعد از شاه صفی در سنه ۱۰۵۲ پسرش عباس ثانی که طفلی خرد سال بود پادشاه شد بیست و پنجسال سلطنت کرد در عهد او ایران قرین آسایش بود .

پس از او پسرش شاه سلیمان پادشاهی رسید چون نه سال بیشتر نداشت کارها در دست وزیر او بود بعدها وزارت بشیخعلی خان رسید که از مردان کاردان بشمار میرفت در عهد این وزیر مملکت آبادورعیت شاد شد .

مدت سلطنت شاه سلیمان ۲۸ سال بود پس از وفات او اعیان مملکت برای پیشرفت کار خود شاه سلطان حسین را که جوانی نالایق و کم عقل بود پادشاهی دادند (۱۱۰۶) این پادشاه عمر خود را در حرم سرا بصحبت زنان و خواجگان و رمالان و فال گیران میگذرانید و هیچ کاری را بی فال و مشورت با منجم و حسابگران شروع نمی کرد تا عاقبت دولت صفوی را منقرض و ایران را بدبخت و ایرانیان را مغلوب مشتی افغان کرد !

درس شصت و چهارم

فتنه افغان

چنانکه دیدیم امراء شاه سلطان حسین کارهای مملکت را بمیل و نفع خود انجام میدادند شاه را خبری از اوضاع نبود و اگر هم بود کاری از او نمیا آمد .

شخصی افغانی میرویس نام باصفهان آمد و از خرابی و اختلال کارها آگاه شد چون بقندهار برگشت طایفه خود را جمع کرده و حاکم آنجا را کشته خود بحکومت نشست بعد از او پسرش محمود لشکر بکرمان آورد ولی فتحعلی خان وزیر اعظم او را شکست داد فتحعلی خان میخواست بکلی بیخ فساد افغانها را برآورد اما از بدبختی ایران شاهسلطانحسین باغواي مفسدین بر وزیر اعظم بدگمان شد و او را کور کرد دیگر ایران نتوانست لشکر بجنک محمود افغان بفرستد . محمود چون این حال را دریافت ، باهشت هزار سوار بکرمان ویزد آمد شاه سلطانحسین هیچ کاری برای دفع دشمن نکرد امراء هم که بغارت خزانه و پیروی میل و هوس خود سرگرم بودند هیچیک علاج واقعه را پیش از وقوع نکردند چون افغانها بگلون آباد که یکی از قراء نزدیک اصفهان است رسیدند لشکریان ایران بانجمل و لباس فاخر و اسلحهٔ مرصع و زین زر نگار از شهر خارج شدند چنانکه گوئی که بعروسی و مهمانی میروند با اینکه شمارۀ آنها سه برابر افغانه بود بیک جمله شکست خورده بشهر پناه بردند محمود اصفهان را محاصره کرد و چنان بر اهل شهر تنک گرفت که شاه مجبور بتسلیم شد و بدست خود تاج بر سر محمود نهاد و او را دعا کرد و دوام دولت و شوکت او را از خدا خواستارشده (۱۳۵۰) سلسلهٔ صفوی باین ترتیب انقراض یافت .

محمود ابتداء با اهل اصفهان خوشرفتاری میکرد لکن پس از چندی بخوی اصلی بازگشت و جمع کثیری از بزرگان و دانشمندان و بنوایان اصفهان را بکشت و آخر خودش هم دیوانه شد پسر عم او اشرف ویرا کشته خود بجایش نشست .

درس شصت و پنجم

نادر شاه افشار

هنگامی که اشرف افغان در اصفهان با زار مردم مشغول بود سپاه بطرکیر امپراطور روس ولایت گیلان را گرفت و دولت عثمانی نواحی غربی مملکت ما را تصرف کرده شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین هم که از اصفهان فرار کرده و در قزوین مدعی سلطنت بود سرکردگان ولایات را بیاری خود میخواند از جمله فتحعلی خان قاجار از مازندران نزد او آمد و لشکری برای شاه طهماسب آماده کرد.

نادر قلی نامی در خراسان سواری چند بدور خود جمع کرده با حاکم آنجا مشغول جنگ وجدال بود وی نیز چون دعوت شاه طهماسب را شنید نزد او رفت و از سران لشکر او شد.

نادر فتحعلی خان قاجار را مانع ترقی خود میدید شاه طهماسب را بهلاک او واداشت و خود سپهسالار لشکر شد و مشهد را فتح کرد شاه طهماسب نادر را طهماسب قلی لقب داد.

طهماسب قلی در دامغان با اشرف افغان نبرد کرد و چنان شکستی باو داد که سواران افغان دو روزه خود را بطهران رسانیدند و راه اصفهان پیشگرفتند نادر از پی فراریان روان شد در مورچه خورت اصفهان بار دیگر لشکر اشرف را شکست داد.

اشرف از مهلکه جان بدر برد و باصفهان رسید شاه سلطان حسین را کشته اهل شهر را قتل عام کرد و بجانب شیراز گریخت.



نادر بار دیگر اورا در فارس مغلوب کرد . اشرف بجانب افغانستان رفت و در راه کشته شد .

نادر پس از دفع افغانها بنظم ولایات ایران پرداخت در نزدیکی همدان عثمانیان را بیک جنگ مغلوب و از خاک ایران بیرون کرد . نادر چون همواره خیال پادشاهی درس داشت عزم کرد شاه طهماسب را از پیش بردارد پس شبی اورا باردوی خود دعوت کرد هنگامی که شاه بعیش و طرب مشغول بود اورا بمران سپاه نمود و پرسید آیا چنین شخصی لایق پادشاهی شما هست همه گفتند نه لایق نیست پس نادر طهماسب را بزدان فرستاد و پسر یکساله اورا پادشاه خواند و خود نایب السلطنه شد . آنگاه بجنگ عثمانیان ببغداد شتافت و بعد از زد و خورد بسیار توپال عثمان سردار عثمانی را شکستی فاحش داد روس ها که نواحی شمالی ایران را در دست داشتند چون ضرب شست نادری را دیدند دانستند که با چنان قهرمانی مقابله نتوانند کرد قشون خود را باز خواندند و ولایات ایران کاملاً از دشمن خالی شد .

نادر در سال ۱۱۴۸ بزرگان و سران ایران را در صحرای مغان گرد آورد و گفت مقصود من از این زحمات راندن دشمنان از خاک ایران بود حال که بمقصود نایل شده ام میل دارم کناره بگیرم و رفع خستگی کنم هر کس را میخواهید پادشاهی بردارید بزرگان و امراء هم آواز گفتند حقا که جز تو کسی سزاوار تاج و تخت ایران نیست پس نادر افسر شاهی بر سر نهاد و فرمان داد که اختلاف شیعه و سنی که اسباب عداوت و نفاق مسلمین است از میان برداشته شود .

درس شصت و ششم

جهانگشائی نادر

نادرشاه افشار بدفع دشمنان از داخلهٔ مملکت اکتفا نمیگردید و میخواست مانند سلاطین بزرگ جهانگیری و کشورستانی کند پس رو بافغانستان آورد قندهار و بلخ و کابل را تصرف کرد و با سپاهی جرار به هندوستان رفت در آن زمان محمدشاه گورکانی سلطنت هند داشت بالشکری عظیم بمقابله لشکر نادر آمده شکست خورد و دهلی پایتخت او بدست ایرانیان افتاد .

نادرشاه جوانمردی و تدبیر کرد و مملکت را باز به محمدشاه وا گذاشت پادشاه هند در مقابل این فتوت نفایس و جواهر خزانه خود را که چند کروار قیمت داشت بنادر تقدیم کرد . . شاهنشاه فاتح از هند بترکستان روی آورد بخارا را مسخر و ازبکان را مطیع فرمان ساخت . گویند یکروز در جنگلی می گذشت تیری بطرف او خالی کردند شاه برپسر خود رضاقلی میرزا بدگمان شد و آن جوان رشید را کور کرد و بعد پشیمان شد . این واقعه احوال او را دیگرگون ساخت و از آن پس بآزار مردم پرداخت و ظلمهای فاحش از او سرزد .

ایرانیان از صمیم قلب نادر را دوست داشتند و از خدا میخواستند که بحال اول برگردد اما هر روز رفتار وی بدتر میشد تا عاقبت در قوچان در سال ۱۱۶۰ مقتول گردید .

نادرشاه دوازده سال پادشاهی کرد و سرحدات ایران را مجدود



باستانی رسانید فتوحات این مرد بزرگ نام او را در ردیف جهانگشایان عظیم الشان عالم ثبت کرده است .

جانشینان نادر لیاقت فرماندهی و سلطنت نداشتند تا خزائن نادر باقی بود توانستند در خراسان لشکری نگاهدارند لکن در اندک مدتی دفرینه های نادری برباد رفت و مدعیان ازهر طرف قوت گرفتند و اولاد نادر شاه را حتی بحکومت خراسان هم باقی نگذاشتند .

درس شصت و هفتم

کریمخان زند

بعد از نادر شاه آزاد خان افغان در آذربایجان و محمد حسن خان قاجار در استراباد و کریم خان از طایفه زند در اصفهان و فارس استقلال یافتند .

این سه رقیب چندی باهم جنگ کردند ابتداء آزاد خان مغلوب و بکریم خان پناهنده شد پس از آن محمد حسن خان قاجار شیراز پایتخت کریم خان زند را محاصره کرد لکن بفتح نائل نشد و بمازندران برگشت و در آنجا بهلاکت رسید .

کریم خان آغا محمد خان پسر محمد حسن خان را نزد خود آورد و ظاهراً در حق او مهربانی بسیار کرده وی را تاپایان عمر خود در شیراز تحت نظر نگاهداشت .

کریمخان پس از دفع مدعیان سلطنت بر تمام خاک ایران دست یافت اما نام پادشاهی بر خود انهاد بلقب وکیل الرعایا اکتفا کرد از این

جهت او را کریمخان وکیل گویند پادشاهی عادل و مهربان و سخی و جوانمرد و مردم دار بود در زمان او اهل ایران چنان آسوده زیستند و بترمیم خرابی های سابق پرداختند که هنوز هم نام آنمرد بزرگ را با احترام و حقشناسی بر زبان می رانند .

کریمخان بعمارت و آبادی میلی وافر داشت در شیراز بناهای عالی از او بجای مانده از جمله بازار و مسجد وکیل است .

در زمان کریمخان لشکر ایران شهر بصره را فتح کرد و عازم فتح بغداد بود لکن مرگ او را مجال نداد در سنه ۱۱۹۳ بدرود زندگانی گفت .

برادران و اولاد کریمخان لیاقت جانشینی آنمرد بزرگ را نداشتند سالی چند با یکدیگر مجادله کردند و کار هیچیک قوامی نگرفت آخرین مرد دودمان زند لطفعلی خان است که جوانی رشید و دلیر بود با آغا محمد خان قاجار جنگ های نمایان برد عاقبت در کرمان دستگیر و محکم آغا محمد خان کشته شد قتل این سردار جوان دلاور چراغ خاندان زندیه را خاموش کرد .

در باب عدالت و انصاف و مردم داری کریم خان حکایاتی مذکور است گویند شخصی در حضور او فریاد برآورد که مردی تاجر و دارائی مرا دزدان برده اند کریمخان پرسید وقتی که دزدیدند تو چه می کردی گفت خفته بودم کریمخان ابرو درهم کشید و گفت چرا به خواب رفتی میخواستی نخواستی تاجر جواب داد پنداشتم تو بیداری کریمخان را این پاسخ مردانه موافق طبع آمد آب در دیدگان بگردانید و فرمان داد تا قیمت مال آنشخص را از خزانه بدهند و اموال را از دزدان باز ستانند .



درس شصت و هشتم

آغا محمد خان قاجار

در دوره مغول ایل قاجار در ارمنستان اقامت داشت . بعد بفرمان
امیر تیمور بایران آمد . شاه عباس کبیر قسمتی از این ایل را در صحرای
ترکان ساکن کرد بعد از انقراض صفویه رؤسای قاجار نیز مای سلطنت
شدند و چنانکه دیدیم محمد حسن خان چندی با کریمخان زند مبارزه
کرد و بدست امرای قاجار کشته شد .

پسر محمد حسنخان که آغامحمدخان نام داشت در شیراز بود روزی
که کریمخان وفات کرد بسرعت خود را بهمازندران رسانید و حمایت ایل
قاجار خود را پادشاه خواند و طهران را پایتخت قرار داد آنگاه بدفع
بازماندگان سلسله زندیه پرداخت و در کرمان لطفعلیخان را که آخرین شاهزاده
زندیه بود بهلاکت رسانید .

از جنگهای معروف آغا محمدخان فتح تفلیس است که در سنه ۱۲۰۹
اتفاق افتاد .

سال بعد آغامحمدخان در طهران رسماً تاجگذاری کرد و مجدداً لشکر
بقفقاز کشید و قلعه شوشی را بتصرف آورد .

بعد از این فتح مؤسس سلسله قاجار در سن ۶۳ سالگی بدست
ملازمان خود کشته شد .

درس شخصت ونهم

فتحعلیشاه قاجار

فتحعلی شاه برادر زاده آغا محمد خان بود و بابا خان نام داشت چون آغا محمد خان اولاد نداشت پسر برادر خود را به ولیعهدی اختیار کرد .

باباخان پس از کشته شدن آغا محمد خان از فارس بطهران آمد و بر تخت نشست و فتحعلیشاه نامیده شد (سال ۱۲۱۲)

جنگ ایران و روس

چون حاکم گرجستان خود را بحمايت دولت روس درآورده بود اهالی آن ولایت از پادشاه ایران استمداد کردند فتحعلیشاه بسرداری عباس میرزا پسر و ولیعهد خود که والی آذربایجان بود لشکری بگرجستان کسب داشت دولت روسیه نیز لشکری فرستاد .

دوره اول جنگ ایران و روس هشت سال طول کشید و در سنه ۱۲۲۸ بموجب عهد نامه گلستان ختم شد و گرجستان و بعضی ولایات دیگر بدولت روس تعلق گرفت .

دیگر از حوادث این زمان جنگ ایران و عثمانی است چون مأمورین آندولت بایرانیان بدرفتاری میکردند عباس میرزا ولیعهد ایران کردستان عثمانی را متصرف شد ،

لشکری هم بسرداری محمدعلی میرزا دولتشاه پسر دیگر فتحعلیشاه تا نزدیک بغداد پیش رفت همه جا غلبه بالشکر ایران بود عاقبت در سال ۱۲۳۹ هولتین صلح کردند

بعد از معاهده گلستان میان ایران و روس تا چهار سال صلح برقرار بود پس از آن مجتهدین ایران حکم جهاد دادند و مردم را بجنگ روس دعوت کردند فتحعلیشاه ناچار شد لشکری بسرداری عباس میرزا نایب السلطنه بگرجستان روانه کند روسیه نیز لشکری عظیم بقفقاز فرستاد و در نزدیکی گنجه بعباس میرزا مصاف دادند .

آخر الامر لشکر ایران مغلوب شد و تبریز بدست روسها افتاد ، عباس میرزا در قریه ترکمانچای عهد نامه که بنام این قریه معروف است با دولت روس منعقد ساخت . دولت ایران ده کرویر تومان بعنوان خسارت جنگ بروس داد و ولایاتی را که آنطرف رود ارس است بآندولت وا گذاشت [سنه ۱۲۴۳]

در سال ۱۲۴۹ عباس میرزا فوت کرد و فتحعلیشاه باینکه پسران متعدد داشت ولیعهدی خود را بمحمد میرزا پسر اوداد و خود در سنه ۱۲۵۰ پس از سی و هشت سال پادشاهی در اصفهان در گذشت .

درس هفتم

محمد شاه

هنگامی که فتحعلیشاه جهان را وداع کرد محمد میرزا ولیعهد او در آذربایجان بود بدستکاری وزیر خود میرزا ابوالقاسم قائمقام بطهران آمد و بر سریر سلطنت جای کرد واعمام خود را که داعیه پادشاهی داشتند باطاعت آورد .

صدر اعظم این پادشاه در ابتداء قائمقام فراهانی و پس از او حاج میرزا آقاسی بود .

محمد شاه علیل المزاج وضعیف النفس بود لشکری برای فتح هرات

بسمت افغانستان فرستاد هرات را مدتی در محاصره داشت دولت انگلیس چون دریافت که عتق‌رب محمدشاه هرات را خواهد گشود کشتی جنگی بخلیج فارس فرستاد .

محمد شاه دست از هرات برداشته بطهران بازگشت و در سنه ۱۲۶۴ وفات یافت مدت سلطنتش ۱۴ سال بود .

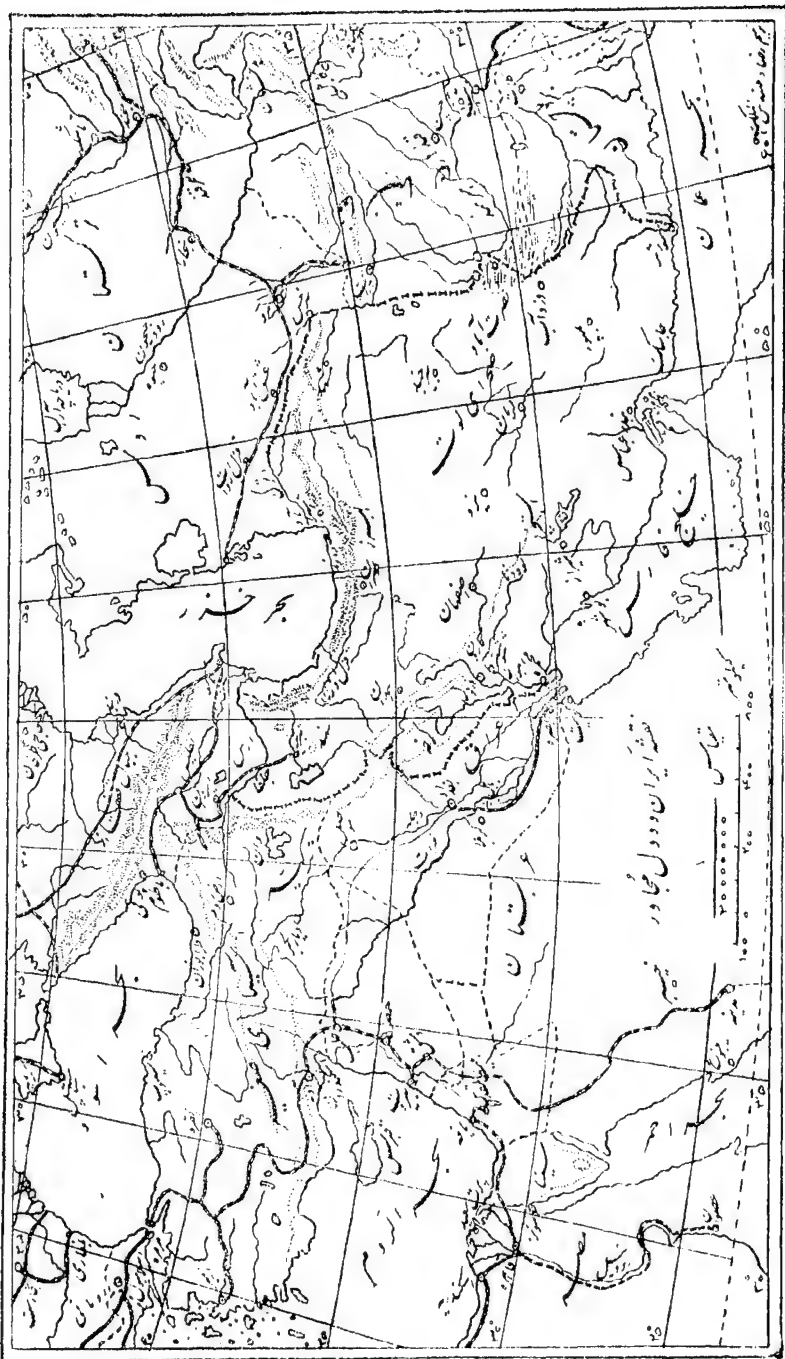
درس هفتاد و یکم

ناصرالدین شاه

پس از وفات محمدشاه ناصرالدین میرزا ولیعهد که جوانی شانزده ساله بود از تبریز بطهران آمد (۱۲۶۴) و بر تخت نشست میرزا تقی خان امیرکبیر را منصب صدارت و لقب اتابیکی داد این صدر اعظم با کفایت در اندک مدتی کار لشکر و مالیه را قرین انتظام کرد و گردنکشان را باطاعت آورد مملکت را از راهزنان و یایان پرداخت و در طهران مدرسه دارالفنون را بنا نهاد .

عاقبت حسودان و مفسدان بجاه و مقام او رشک بردند و آنقدر سعایت کردند که شاه از وی بدگمان شد و او را بکشاف فرستاد سپس فرمان داد او را بقتل رسانیدند و ایران از وزیری کار آگاه و نیکخواه محروم گردید . در سنه ۱۲۷۱ ناصرالدین شاه لشکری بجلوگیری خان‌خیوه فرستاد که با چهل هزار نفر روی بخراسان نهاده بود دوسپاه در سرخس مصاف دادند خان‌خیوه کشته شد .

در سال ۱۲۷۲ سلطان مراد میرزا احسام السلطنه بفتح هرات مأمور شد آنشهر را پس از محاصره طولانی تسخیر کرد در این موقع دولت انگلیس



قشون به بندر بوشهر و محمره فرستاد و سپاهیان ایران را در آنجا شکست داد و چندان پا فشاری کرد که ناصرالدین شاه مجبور شد لشکر خود را بازخواند و از تصرف هرات چشم پوشید .

ناصرالدین شاه سه سفر بفرنگستان رفت و پس از پنجاه سال سلطنت در ماه ذی القعدة ۱۳۱۳ در حرم حضرت عبدالعظیم بدست میرزا رضای کرمانی مقتول گردید .

از جمله وزرای زمان ناصرالدین شاه میرزا حسینخان مشیرالدوله است که مردی با کفایت و آشنا بتمدن و اوضاع اروپا بود . مسجد سپهسالار و عمارت بهارستان که اکنون مجلس شورای ملی است از آثار او است .

درس هفتاد و دوم

مظفرالدین شاه

پس از مرگ ناصرالدین شاه مظفرالدین شاه که ولیعهد و صاحب اختیار آذربایجان بود بطهران آمد .

این پادشاه که چهل سال از عمر خود را بطلالت گذرانیده بود از حال مملکت فارغ و از اوضاع عالم غافل بود .

افراط در خوشگذرانی جسم و روح او را ضعیف و مزاجش را علیل کرده بود با جلوس او حال رعیت که بد بود بدتر و دست حکام بتعدی گشوده تر شد و پریشانی اوضاع مملکت بر همه کس ظاهر و هویدا گردید .

مظفرالدین شاه مانند پدر سه بار باروپا سفر کرد و چون خزانه

دولت خالی بود مبالغه گزافی برای خرج مسافرت از دولت روس قرض نمود
در زمان صدارت عین الدوله مردم که از اوضاع دلتنگ بودند
تجمع کردند و از مظفرالدین شاه اجرای عدالت و عزل صدراعظم را
خواستند .

عین الدوله برای خاموش کردن مردم بقوة قهریه متصل گردید
این اقدام برهیجان مردم افزود و دامنه آشوب تابولایات و ایالات
توسعه یافت .

مظفرالدین شاه چون کار را باین پایه دید و معلوم کرد که عین الدوله
اورا از حال مردم بی خبر گذارده و رعیت را بیچاره و مضطر ساخته است
بعزل او فرمان داد .

و در تاریخ ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ فرمان مشروطه را صادر نموده
و اجازه داد که ملت نمایندگانی انتخاب کرده مجلس شورای ملی تشکیل
دهد و وکلاء قوانین مفیده وضع کنند و مراقب اجرای عدالت و جمع و
خرج مالیات باشند .

درس هفتاد و سوم

محمد علی شاه

مظفرالدین شاه پس از امضای فرمان مشروطه وفات کرد و محمد
علی میرزا پسر او به سلطنت رسید .

محمد علی شاه بحکم غرور جوانی و تحریک اطرافیان خود بر آن
شد که اساس مشروطه را که پدرش برقرار نموده بود برهم زند ،
پس از کشمکش با مشروطه خواهان مجلس را بتوب بست و وکلاء را

متفرق ساخت و لشکری با آذربایجان فرستاد که چند ماه شهر تبریز را در محاصره داشت لکن موفق بفتح نشد .

مشروطه خواهان از گیلان و اصفهان رو بطهران گذاشتند و پایتخت را متصرف گشتند و محمد علی شاه را معزول کردند و پسر دوازده ساله وی احمد میرزا را بسلطنت برداشته عضدالملک را که از رؤسای قاجاریه بود بنیابت سلطنت معین نمودند .

پس از چندی عضدالملک وفات یافت و ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب السلطنه گردید .

در این وقت محمدعلی میرزا از جانب شمال و برادرش سالارالدوله از سمت مغرب بعزم تسخیر طهران رو آوردند ولی نزدیک پایتخت شکست سختی خورده فرار کردند .

در انقلاب مشروطیت دولت روس مداخله خود را در امور ایران آشکار کرد و بخراسان و آذربایجان لشکر فرستاد

سپاهیان روس در ایام توقف در ایران مظالم بسیار مرتکب شدند از جمله آنکه در مشهد صحن و گنبد حضرت رضا «ع» را بتوب بستند و جمعی زوار بیگانه را بقتل رسانیدند و در تبریز تنی چند از مشروطه خواهان را اعدام کردند .

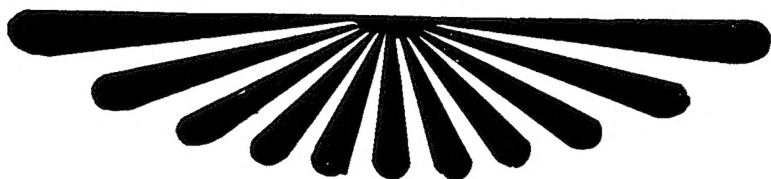
از وقایع مهم این زمان جنگ بزرگ اروپاست که در ۱۹۱۴ میلادی شروع و در ۱۹۱۸ میلادی ختم شد .

در این جنگ اغلب دول اروپا و آمریکا و بعضی دول آسیا شرکت جستند ولی دولت ایران بیطرف ماند .

در نتیجه جنگ بین الملل قسمت های آباد اروپا رو بویرانی نهاد و نفوسی کثیر تلف شد و وقفه عظیم در تجارت ممالک حاصل آمد و به

ممالك بی طرف مانند ایران نیز خسارات مالی و تلفات جانی بی شمار
وارد گردید .

در زمان سلطنت احمدشاه رشته انتظام مملکت گسیخته و امنیت از
طرق و شوارع برداشته شد و اختلال کلی در امور مملکت پدیدار گشت
احمدشاه در مدت قلیل سلطنت خود سه بار بارو یا رفت در سفر
سوم اقامت او در اروپا بطول انجامید بالاخره مجلس شورای ملی درنهم
آبان ۱۳۰۴ او را از سلطنت خلع و انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نمود
احمد میرزا در تاریخ اسفند ماه ۱۳۰۸ شمسی در پاریس وفات کرد





ایلیحضرت ہمایون شاہنشاہی رضا شاہ پھلوی

خلد اللہ علیہ و سلطنتہ

درس هفتاد و چهارم

آغاز سلطنت پهلوی

دروقتی که ایران بمنتهای ضعف ومذلت رسیده بود عشایریانی شده - شهرها در دست اشرا - دهات سوخته - خزانة خالی - لشکر پراکنده و بعض ولایات در تصرف قشون خارجی بود ، ناگاه

آفتاب نیکبختی ایران طالع گردیده **ا علیحضرت**

رضاشاه پهلوی در ۳ اسفند ماه ۱۲۹۹ شمسی طهران

را متصرف شدندوزمام امور را در کف با کفایت خویش گرفتندچندی وزیر جنك ومدتی رئیس الوزراء بودند و در تاریخ آذرماه ۱۳۰۴ بتخت سلطنت جلوس فرمودند .

درزمان این شهریار چندان اصلاحات اساسی در کلیه شئون اجتماعی وامور اداری رخ داده است که تفصیل آن در خور کتب مبسوطه میباشد وبیان آنچه این پادشاه معظم در احیاء وانتظام لشکر و قهر یاغیان واصلاح مالیه وعدلیه وترویج معارف وآبادی بلاد واحداث شوارع و ایجاد راه آهن وغیره کرده است در این مختصر نمی گنجد هنوز این کار های بزرگ مقدماتی است برای نتایجی که در آتی بر حسب استعداد کشور بمنصه ظهور خواهد رسید .

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است

شرکت مطبوعات